

تعلیم و تربیت در نهج البلاغه

عبدالمجید زهادت

اهدا

پیشگفتار

فصل اول: ارزش علم

1. فضیلت علم

علم، میراثی گرانبها

سعادت انسان در افزودن علم است

مقام و منزلت علما نزد پیامبران

ارزش علم

علم بهتر است یا ثروت

الف) مقدمه و زمینه کلام

ب) تقسیم بندی مردم به لحاظ علم و دانش

ج) مقایسه بین علم و ثروت

2. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش

سرعت در کسب دانش

فراگیری و فهم قرآن

همنشینی با دانشمندان

خجالت نکشیدن در کسب دانش

گنجایش پیمانہ علم

سیر نشدن از کسب دانش

3. نکوهش جهل و نادانی

سکوت دانشمندان

عالم نمایان

تاریکی جهل و نادانی

سستی در فراگیری علوم دینی

نادان، نامتعادل است

ذلت نادانی

فصل دوم: آداب تعلیم و تعلم

1. علم باید با عمل همراه باشد

سرانجام شوم عالم غیر عامل

فراگیری برای به کارگیری

برترین دانش‌ها

دانش بی‌ثمر

2. نهی از گفتار و کردار بدون علم و آگاهی

الف) نهی از گفتار بدون علم

آن چه نمی‌دانی مگو

پرسیدن عیب نیست

سرانجام گفتار بدون علم

وقت‌شناسی در سخن گفتن و خاموشی

مسئولیت انسان در برابر سخنانش

ب) نهی از کردار بدون علم

3. چه دانشی سزاوار فراگیری است؟

نجوم و ستاره‌شناسی

چرا تعلم نجوم حرام است؟

استفاده صحیح از نجوم جایز است

علم نجوم، فی نفسه مطلوب است

چه دانشی سودمند است؟

علم مطبوع

علمی که فراگیری آن لازم نیست

4. وظایف علما

الف) تواضع در مقابل عظمت‌خداى تعالى

ب) حلم و بردباری

دانش توأم با شکیبایی

ج) تعلیم و آموزش

تعلیم و تعلم، اساس دین و دنیا

میثاق الهی بر تعلیم و تعلم

د) تحقق عدالت اجتماعی

بخش دوم: تربیت

فصل اول: مفهوم تربیت

2. متصدی امر تربیت

چه کسی می‌تواند مربی باشد؟

انسان‌های وارسته و شایسته رهبری چه کسانی هستند؟

وظیفه مهم حاکم اسلامی در «تعلیم و تربیت»

مربی الهی

از چه کسی باید راهنمایی گرفت؟

وظایف امام علیه السلام:

وقت‌شناسی در کسب دانش

انبیا و اولیا طیبین الهی‌اند

راه‌رهایی از سرگردانی

تلاش پیگیر در امر تربیت

ب) مسؤولیت پدر و مادر در تربیت فرزند

تاثیر «اسم» در شخصیت افراد: «ان یحسن اسمه»

نقش والدین در ادب کردن فرزند: یحسن ادبه

مسؤولیت پدر در تعلیم فرزند: ویعلمه القرآن

فصل دوم: نامه 31 نهج البلاغه

1. مشخصات نامه 31 نهج البلاغه

الف) مصادر نامه

ب) شروحنی که بر نامه 31 نوشته شده

ج) مخاطب نامه کیست؟

2. شرح نامه

ب) تاثیر جلب اعتماد در تربیت

ج) استفاده از تجارب دیگران در امر تربیت: گذشته، چراغ راه آینده

1) فایده و اهمیت علم تاریخ و سرگذشت پیشینیان

2) بررسی اخبار گذشتگان

3) تحلیل و بررسی تاریخ و سرگذشت پیشینیان

4) پند گرفتن از سرگذشت پیشینیان

د) تاثیر توجه به مبدا - تعالی - در تربیت

1) شناخت خدای تعالی

یکم: توقیفی بودن اسما

فرق بین اسم و صفت

قرآن و توقیفی بودن اسما

توقیفی بودن اسما در روایات

مقتضای ادب و احتیاط

دوم: برهان بر یگانگی خدای تعالی

بیان استدلال

1. ملازمه بین مقدم و شقوق سه گانه تالی

سوم: صفات خدای تعالی

چهارم: آثار شناخت خدای تعالی

2) دعا و درخواست از خدای تعالی

یکم: اخلاص در دعا و انقطاع از غیر خدای تعالی

دوم: حسن ظن و رجاء به اجابت و رغبت به دعا و نهی از قنوط

سوم: در دعا چه چیزی را باید درخواست کرد؟

(ه) تاثیر توجه به معاد در تربیت

(1) یادآوری مرگ و فنای دنیا

آیا ما به تمام اسرار هستی و حکمت‌های نظام آفرینش پی می‌بریم؟

(2) آمادگی برای مرگ و مواقف بعد از آن

اما توشه این سفر چیست؟

(و) آیین زندگی

الف) سفارشات در باره خودسازی و تهذیب نفس

(1) تقوا و بیداری دل

(2) شناخت و آگاهی دینی

تفکر، رکن اصلی شناخت: من تفکر ابصر

شناخت و معرفت دینی: وتفقه فی الدین

(3) صبر و استقامت و تلاش

صبر در سختی‌ها و مصایب و ناملایمات

تلاش در زندگی

(4) احتیاط و میانه‌روی (اعتدال)

احتیاط

(5) وقت‌شناسی

(6) پرهیز از صفات ناپسند

(ب) سفارش‌هایی درباره زندگی اجتماعی

(1) مسؤلیت‌های اجتماعی

(2) آداب معاشرت و دوستی و همنشینی

(3) آداب کسب و تجارت

کتابنامه

اهدا

يا ايها العزيز مسنا و اهلنا الضر و جئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الكيل و تصدق علينا ان الله يجزي المتصدقين.

يوسف (12) آیه 88

تقدیم به آستان مقدس عزیز مصر وجود، حضرت مهدی موعود (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه)

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و حبيب قلوبنا و طبيب نفوسنا محمد صلى الله عليه و آله و آله الطاهرين و لاسيما بقية الله في الارضين و اللعنة على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين.

قال الله عزوجل: لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزيكهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين⁽¹⁾ ;

خدا بر اهل ايمان منت گذاشت که رسولى از خود آنها در ميان آنان برانگيخت که بر آنها آيات خدا را تلاوت کند و نفوس آنان را از هر نقص و آلايش پاک گرداند و به آنان احکام شريعت و حقايق حکمت بياموزد، هر چند که قبل از آن در گمراهی آشکاري بودند.

موضوع تعلیم و تربیت «انسان» است و طراحی نظام صحیح و جامعی برای تعلیم و تربیت انسان، تنها از ناحیه وحی ممکن خواهد بود. قرآن کتاب انسان سازی و علی‌علیه السلام ترجمان و مبین قرآن است.⁽²⁾

چه کسی غیر از آن حضرت می‌تواند مفسر کتاب خدا باشد؟ همو که اعلم به وحی و سنت و سیره نبوی و اسبق به ایمان و اقرب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.⁽³⁾

در قسمتی از خطبه قاصعه در معرفی خود می‌فرماید:

من در دوران نوجوانی، بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم و شاخه‌های بلند درخت قبیله ربیع و مضر را درهم شکستم؛ شما به خوبی موقعیت مرا از نظر خویشاوندی و قرابت و منزلت و مقام ویژه نسبت به رسول خدا می‌دانید؛ او مرا در دامن خویش پرورش داد؛ من کودک بودم، او همچون فرزندش مرا در آغوش خویش می‌فشرد و در استراحتگاه مخصوصش جای می‌داد، بدنش به بدنم می‌چسبید و بوی پاکیزه او را استنشام می‌کردم؛ غذا را می‌جوید و در دهانم می‌گذاشت. هرگز دروغی در گفتارم نیافت و اشتباهی در کردارم پیدا نمود

من همچون سایه‌ای به دنبال آن حضرت حرکت می‌کردم و او هر روز نکته تازه‌ای از اخلاق نیک برای من آشکار می‌ساخت و مرا فرمان می‌داد که به او اقتدا کنم. مدتی از سال، مجاور کوه حرا می‌شد، تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید. در آن روز غیر از خانه رسول خدا، خانه‌ای که اسلام در آن راه یافته باشد وجود نداشت. تنها خانه آن حضرت بود که او و خدیجه و من نفر سوم آنها اسلام را پذیرفته بودیم. من نور وحی و رسالت رامی‌دیدم و نسیم نبوت را استنشام می‌کردم. به هنگام نزول وحی بر رسول خدا، صدای ناله‌ای را شنیدم؛ از آن حضرت پرسیدم: این ناله چیست؟ فرمود: این شیطان است که از پرستش خویش مایوس گردیده؛ تو آنچه را که من می‌شنوم می‌شنوی و آنچه را می‌بینم می‌بینی، تنها فرق میان من و تو این است که تو پیغمبر نیستی، بلکه وزیر منی و بر طریق و جاده خیر قرار داری؛ من همواره با او بودم⁽⁴⁾

در جای دیگر می‌فرماید:

یا کمیل ان رسول الله صلی الله علیه و آله و هو ادبني وانا اؤدب المؤمنين و اورث ادب المکرمين؛⁽⁵⁾

ای کمیل! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را خدا تربیت کرد و آن حضرت مرا تربیت نمود و من نیز اهل ایمان را تربیت نموده و آداب پسندیده را به آنها یاد می‌دهم.

پس در وادی حیرت و سرگردانی انسانها بین مذاهب و مکاتب گوناگون، گوش جان به فرمان مطاع مبارکش می‌سپاریم که فرمود:

فاستمعوا من ربانیکم و احضروه قلوبکم و استیقظوا ان هتف بکم؛⁽⁶⁾

به سخن مرد خدا و مربی الهی خویش گوش فرا دهید و دل‌های خود را در پیشگاه او حاضر سازید و هنگامی که به خاطر احساس خطر فریاد می‌کنید، بیدار شوید.

برای بررسی صحیح و مفید مبحث «تعلیم و تربیت»، از دریای بیکران معارف الهی نهج البلاغه بهره‌مند خواهیم گشت و گرچه غور در این بحر عظیم و استخراج مرواریدهای درخشان آن غواص ماهری را باید، لکن:

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

ما در این نوشتار، «تعلیم و تربیت» در نهج البلاغه را در دو بخش و هر دو بخش را در دو فصل مورد بررسی قرار داده‌ایم. امید است مقبول درگاه خدای تعالی و مورد استفاده خوانندگان گرامی قرار گیرد. (7)

بارها! توفیق تادب به آداب الهی را به ما عنایت فرما.

از خدا جوییم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب (8)

ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم (9) ; والحمد لله رب العالمين.

حوزه علمیه قم

عبدالمجید زهادت

رمضان المبارک 1415 / بهمن 1373

پی‌نوشتها:

(1) آل عمران (3) آیه 164.

(2) نهج البلاغه، خطبه 125: «هذا القرآن انما هو خط مستور بين الدفتين لا ينطق بلسان ولا يد له من ترجمان.»

(3) یکی از فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث اشباه است که مورد اتفاق فریقین می‌باشد. علامه امینی در جلد سوم الغدیر، صفحه 355 تحت عنوان «حدیث الاشباه» می‌نویسد:

«هذا الحديث الذي رواه الحموي في معجمه نقلا عن تاريخ ابن بشران قد اصفق على روايته الفرغان غير ان له الفاظا مختلفة و اليك نصوصها: اخرج امام الحنابلة احمد عن عبدالرزاق باسناده المذكور بلفظ: من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في فهمه و الى ابراهيم في خلقه و الى موسى في مناجاته و الى عيسى في سنته و الى محمد في تمامه و كماله فلينظر الى هذا الرجل المقبل فتناول الناس فاذا هم بعلي بن ابي طالب كانما ينقلع من صيب و ينحط من جبل. اخرج ابوبكر احمد بن الحسين البيهقي ...»

(4) برای مطالعه ادله برتری علی علیه السلام بر سایر صحابه، رجوع کنید به یوسف بن مطهر حلی، کشف المراد فی تجرید الاعتقاد، المسألة السابعة في ان عليا عليه السلام افضل الصحابة.

(5) نهج البلاغه، خطبه 192.

6) بحارالانوار، ج77، ص268.

7) نهج البلاغه، خطبه 108.

8) شایان ذکر است که شماره خطب و رسائل و حکم بر طبق نهج البلاغه «صیحی صالح» و «المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه» محمد دشتی و کاظم محمدی می‌باشد.

9) مثنوی معنوی.

10) بقره (2) آیه 127.

بخش اول:

تعلیم و تعلم

فصل اول: ارزش علم

1. فضیلت علم

2. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش

3. نکوهش جهل و نادانی

1. فضیلت علم

علم، میراثی گرانبها

قال علیه السلام: العلم وراثة کریمة والآداب حلل مجددة والفکر مرآة صافیة؛⁽¹⁾

دانش، میراثی گرانبها و آداب، زینتی دایمی و فکر، آینه‌ای است صاف و شفاف.

در این حکمت استعاراتی به کار رفته است:

1. از «علم» تعبیر به «میراث» شده، به این مناسبت که همان‌گونه که فرزند، مال و ثروت را از پدر به ارث می‌برد، هر عالمی هم علم و دانش را از استادش به ارث برده. از آنجا که در میراث دانش خصوصیتی است که در میراث مال وجود ندارد، میراث علم به کرامت و ارزشمند بودن توصیف شده: «وراثة کریمة». منشا این خصوصیت، بقای علم و فنای مال و ثروت است. مالی را که فرزند از پدر به ارث می‌برد در معرض فنا و نابودی است، در حالی که علم و دانش باقی و از خطراتی که مال را تهدید می‌کند در امان است.

در سایر روایات نیز از علم تعبیر به میراث و از علما تعبیر به ورثه شده است:

قال اميرالمؤمنين عليه السلام: العلم وراثه كريمة والآداب حلال حسان والفكر مرآة صافية والاعتبار منذر ناصح وكفى بك ادبا لنفسك تركك ماكرهته لغيرك؛⁽²⁾

دانش، میراثی ارزشمند و آداب، زیوری نیکو و فکر، آینه‌ای درخشانده و شفاف و حوادث عبرت‌انگیز بیم دهنده و اندرزگوست و برای تادیب خویشتن همین بس که آنچه برای دیگران نمی‌پسندی ترك كنى.

عن ابي عبدالله عليه السلام قال: ان العلماء ورثة الانبياء وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا وانما اورثوا احاديث من احاديثهم فمن اخذ بشيء منها اخذ حظا وافرا فانظروا علمكم هذا عمن تاخذونه فان فينا اهل البيت في كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتاويل الجاهلين؛⁽³⁾

دانشمندان و علمای دینی وارثان پیامبرانند، زیرا انبیا از خود درهم و دیناری به ارث نمی‌گذارند و آنچه از خود باقی می‌گذارند احادیثی است از احادیث آنها، هر که از آن احادیث برگیرد، بهره فراوانی برده؛ پس مواظب باشید دانش خود را از چه کسی می‌گیرید. همانا در بین ما اهل بیت در هر دوره جانشینان عادلای هستند که تغییر دادن افراطی‌ها و بدعت‌گذاری خرابکاران و تاویل نادانان را از دین برمی‌دارند.

2. از آداب و اخلاق پسندیده، به زیورهای متجدد و دایمی تعبیر گردیده، به این‌جهت که فضایل برای نفس زینت و زیورند، همان‌طوری که لباس و زیور آلات زینت‌بدن انسان می‌باشد. توصیف این زیورهای باطنی به تجدد و دوام، به این جهت است که به علت رسوخ در نفس، دایمی و با انسان همراه است.

3. از فکر، تعبیر شده به «مرآة صافية»؛ یعنی آینه درخشانده و شفاف، زیرا همان‌طوری که آینه شفاف، اشکال و صورتهای مقابل خود را به خوبی منعکس می‌نماید، فکر انسان نیز پرده از مجهولات تصوری و تصدیقی او برداشته و آنها را معلوم می‌کند و به تعبیر بعضی از شارحان نهج‌البلاغه، فکر به منزله اصطربابی⁽⁴⁾ است روحانی.⁽⁵⁾

شارح بحرانی رحمه الله در توضیح این حکمت و کلام نورانی می‌گوید:

الثالثة عشر: العلم وراثه كريمة وهو فضيلة النفس العاقلة وهو اشرف الكمالات التي تعتنى بها وبحسب ذلك كان وراثه كريمة من العلماء بل كان اكرم موروث ومكتسب واراد الوراثة المعنوية كقوله تعالى: فهب لي من لدنك وليا يرثني ويرث من آل يعقوب⁽⁶⁾؛ اي العلم والحكمة.

الرابعة عشر: والآداب حلال مجددة واراد الآداب الشرعية ومكارم الاخلاق واستعار لها لفظ الحلال المجددة باعتبار دوام زينة الانسان بها وتجدد بهائه وحسنه وتهذيب نفسه على استمرار الزمان بلزومها واستخراج محاسنها كالحلل التي لايزال تجدد على لابسها.

الخامسة عشر: والفكر مرآة صافية والفكر قد يراد به القوة المفكرة وقد يراد به حركة هذه القوة مطلقا اية حركة كانت وقد يراد به معنى آخر وعني هنا القوة نفسها واستعار لها لفظ المرأة باعتبار انها اذا وجهت نحو تحصيل المطالب التصورية والتصديقية ادركها وتمثلت بها كما يتمثل في المرأة صور ما يحاذى بها؛⁽⁷⁾

سیزدهم: دانش، میراثی ارزشمند است و فضیلت و ارزشی است برای انسان. علم و دانش از بهترین کمالاتی است که مورد توجه است و به همین جهت میراثی گرانبها و ارزشمند از دانشمندان، بلکه

گرانیهاترین چیزی است که از علما به ارث می‌رسد و به دست می‌آید. منظور از میراث، میراثی معنوی است، همان‌طوری که در قول خدای تعالی: *فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب*، میراث به معنای علم و حکمت است.

چهاردهم: آداب زینت‌های دایمی و همیشگی است. منظور آداب شرعی و فضایل اخلاقی است و این‌که از آداب تعبیر به زینت‌های دایمی شده، به این مناسبت است که آداب همیشه با انسان‌همراه است و ارزش و شخصیت انسان را استمرار می‌دهد، مثل زینت‌هایی که دایما آنها را می‌پوشد.

پانزدهم: فکر، آینه‌ای شفاف و درخشان است، فکر گاهی به معنای قوه تفکر و گاهی به معنای فکر کردن و گاهی به معنای دیگر به کار می‌رود و در این‌جا به معنای قوه تفکر است و این‌که از فکر، تعبیر به آینه شفاف شده، به این خاطر است که همان‌طوری که آینه شفاف هر چه را در مقابل دارد نشان می‌دهد، فکر هم مطالبی را که به آن عرضه می‌گردد نشان می‌دهد؛ یعنی از مبادی، انسان را به‌مراد می‌رساند.

سعادت انسان در افزودن علم است

سئل عن الخیر ما هو؟ فقال علیه السلام: لیس الخیر ان یكثر مالک وولدک ولكن الخیر ان یكثر علمک؛ (8)

از امام‌علیه السلام سؤال شد که خیر چیست؟ در جواب فرمودند: خیر این نیست که دارایی و فرزندان زیاد شود، بلکه خیر آن است که دانش و علمت افزون گردد.

خیر در چند آیه از قرآن به معنای مال و متاع دنیوی به کار رفته:

کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین؛ (9)

دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر دارای متاع دنیا است، وصیت کند برای پدر و مادر و خویشان به قدر متعارف، این کار سزاوار مقام پرهیزکاران است.

ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لایشعرون؛ (10)

آیا این مردم کافر می‌پندارند که ما آنها را مدد به مال و فرزندان می‌نماییم برای آن‌که می‌خواهیم در حق ایشان مساعدت و تعجیل به خیرات دنیا کنیم؟ برای امتحان است و آنها نمی‌فهمند.

و انه لحب الخیر لشدید؛ (11)

و انسان بر حب مال دنیا سخت فریفته و بخیل است.

اگر مال و فرزند خیر است پس چگونه امام‌علیه السلام در این کلام، خیر بودن را از مال و فرزند سلب می‌نمایند؟

پاسخ این است که خیر دو قسم است: مطلق و مقید؛ خیر گاهی استعمال می‌شود در «خیر مطلق»؛ یعنی خیری که هیچ شری را در بر ندارد، و گاهی استعمال می‌شود در «خیر مقید»؛ یعنی خیری که برای

همه و در همه حال خیر نیست. کلام امام علیه السلام به نحو سلب عموم است، نه عموم سلب؛ یعنی خیر محض افزایش علم و دانش است، نه زیادی مال و فرزند.

شارح بحرانی رحمه الله در بیان این حکمت گوید:

الخير في العرف العامي هو كثرة المال و القينات الدنيوية وفي عرف السالكين الى الله هو السعادة الاخرية وما يكون وسيلة اليها من الكمالات النفسانية وربما فسرهم قوم بما هو اعم من ذلك وقد نفى عليه السلام ان يكون الاول خيرا وذلك لفنائه ومفارقتة ولما عساه ان يلحق بسببه من الشر في الآخرة وفسره بالثاني وعد فيه كمال القوى الانسانية فكثرة العلم كمال القوى النظرية للنفس العاقلة؛⁽¹²⁾

خیر در عرف عام، فراوانی و کثرت مال و لذا ید دنیوی است، و در اصطلاح سالکین الی الله، خوشبختی و سعادت اخروی است و کمالات نفسانیهای که وسیله رسیدن به آن سعادت باشد؛ بعضی خیر را به اعم از این تفسیر نموده‌اند. در این کلام امام علیه السلام خیر بودن را از کامیابی‌های دنیوی نفی نموده، زیرا این لذت‌ها و کامیابی‌ها فانی است و از انسان جدا می‌گردد و چه بسا موجب رسیدن شر اخروی به انسان باشد و خیر را به معنای دوم تفسیر نموده و کمال قوای انسانی را خیر دانسته‌اند؛ پس کثرت علم کمال قوه نظریه نفس عاقله است.

امام پنجم حضرت باقر علیه السلام نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده‌اند که فرمودند: در غیر از تعلیم و تعلم خیری نیست.

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: العالم والمتعلم شريكان في الاجر للعالم اجران وللمتعلم اجر ولاخير في سوى ذلك.⁽¹³⁾

در غرر الحکم از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که:

العلم اصل كل خير.

مقام و منزلت علما نزد پیامبران

قال عليه السلام: ان اولى الناس بالانبياء اعلمهم (اعلمهم) بما جاؤوا به ثم تلا عليه السلام: ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي والذين آمنوا؛⁽¹⁴⁾ و⁽¹⁵⁾

نزدیک‌ترین مردم به پیامبران کسانی هستند که به تعالیم انبیا آگاه‌ترند؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و امتش که اهل ایمانند.

مجلسی رحمه الله می‌گوید:

و في بعض النسخ اعلمهم وهو اظهر؛⁽¹⁶⁾

در بعضی از نسخه‌ها به جای اعلمهم، اعلمهم آمده که با ظاهر کلام تطابق بیشتری دارد.

ابن ابی الحدید می‌گوید:

هكذا الرواية «اعلمهم»، والصحيح «اعملهم» لان استدلاله بالآية يقتضى ذلك وكذا قوله فيما بعد «ان ولي محمد من اطاع الله» الى آخر الفصل ولم يذكر العلم وانما ذكر العمل;⁽¹⁷⁾

اعلمهم روایت شده و حال آن‌که صحیح اعملهم است، زیرا استدلال به آیه شریفه و کلام امام بعد از استدلال که فرمود: کسی دوست محمد است که از خدا پیروی و اطاعت نماید، تا آخر فصل، و این‌که حرفی از علم در میان نیست و سخن در مورد عمل است و عمل را ذکر نموده‌اند، دلیل است بر صحت اعملهم نه اعلمهم.

ممکن است در جواب گفته شود: بین استدلال به آیه شریفه و کلمه «اعلمهم» هیچ منافاتی وجود ندارد، زیرا تبعیت و موافقت کامل با اوامر و نواهی پیامبران، زمانی حاصل می‌گردد که شخص به دستورات انبیا آگاهی لازم را داشته باشد و هر اندازه علم و آگاهی بیشتر به اوامر و نواهی داشته باشد، بهتر می‌تواند در عمل آنها را به کار گرفته و با انبیا توافق و تطابق داشته باشد و اطاعت بدون آگاهی ممکن نیست.

شارح بحرانی رحمه الله در تثبیت این مطلب می‌گوید:

و لما كان الغرض من الانبياء عليهم السلام جذب الخلق الى الله بطاعته فكل من ابلغ في الطاعة كان اشد موافقة لهم واقرب الى قلوبهم واقوى نسبة اليهم ولما لم يكن طاعتهم الا بالعلم بما جاؤوا به كان اعلم الناس بذلك اقربهم اليهم واولاهم بهم وبرهان ذلك الآية المذكورة;⁽¹⁸⁾

چون هدف از نبوت انبیاء علیهم السلام توجه دادن مردم به خدای تعالی است که به وسیله طاعت حاصل می‌گردد، پس هر کس تلاش بیشتری در اطاعت داشته باشد، موافقت بیشتری با آنها دارد و نزد انبیا دارای قرب بیشتری خواهد بود و نسبت نزدیک‌تری با ایشان دارد؛ و چون اطاعت آنها بدون علم به دستورات و فرامین آنها میسر نیست، آگاه‌ترین مردم به دستورات آنها، نزدیک‌ترین و شایسته‌ترین مردم به انبیا می‌باشد؛ دلیل بر این مطلب آیه‌ای است که ذکر شده.

ارزش علم

قال عليه السلام: لاشرف كالعلم;⁽¹⁹⁾ هیچ شرافت و ارزشی همانند علم نیست.

در شرافت و ارزشمند بودن علم، روایات دیگری نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده است:

قال عليه السلام: المودة اشبك الانساب و العلم اشرف الاحساب;⁽²⁰⁾

دوستی، ناگسسته‌ترین پیوندها، و دانش برترین افتخارات است.

قال عليه السلام: يتفاضل الناس بالعلوم والعقول لا بالاموال والاصول;⁽²¹⁾

مردم به وسیله دانش و عقل بر یکدیگر برتری پیدا می‌کنند، نه به وسیله مال و ثروت و اصل و نسب.

قال عليه السلام: كفى بالعلم شرفا ان يدعيه من لا يحسنه ويفرح اذا نسب اليه، كفى بالجهل ذميرا منه من هو فيه؛⁽²²⁾

در شرافت و فضیلت علم همین اندازه کافی است که کسی هم که آن را ندارد، اگر به اونسبت داده شود خوشحال می‌گردد، و در مذمت جهل و نادانی همین بس که جاهل نیز خود را از آن‌بری می‌داند.

این مطلب منحصر به علم و جهل نیست، بلکه در شجاعت و جبن، کرم و بخل، عدالت و فسق و سایر اوصاف و سجایای متضاد، این قاعده جریان دارد؛ یعنی فاقد علم و کرم و عدالت را انتساب به آن شاد و از انتساب به جهل و بخل و فسق متنفر است.

تحسین صفات حمیده حتی به وسیله فاقدان آن صفات و تقبیح رذایل اخلاقی و صفات ناپسند به وسیله واجدان آنها، ناشی از قوه‌ای است که خداوند در انسان قرار داده است:

فطرت الله التي فطر الناس عليها؛⁽²³⁻²⁴⁾

فطرت و سرشت الهی است که انسان بر آن آفریده شده است.

علم بهتر است یا ثروت

قال كميل بن زياد: اخذ بيدي امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام فاخرجني الى الجبان فلما صحر تنفس الصعداء، ثم قال:

يا كميل بن زياد! ان هذه القلوب اوعية، فخيرها اوعاها، فاحفظ عني ما اقول لك: الناس ثلاثة: فعالم رباني، ومتعلم على سبيل نجاه، وهمج رعاع اتباع كل ناعق، يميلون مع كل ريح، لم يستضيئوا بنور العلم، ولم يلجؤوا الى ركن وثيق.

يا كميل! العلم خير من المال، العلم يحرسك وانت تحرس المال، والمال تنقصه النفقة، والعلم يزكو على الانفاق، وصنيع المال يزول بزواله.

يا كميل بن زياد! معرفة العلم دين يدان به، به يكسب الانسان الطاعة في حياته، وجميل الاحدثة بعد وفاته. والعلم حاكم، والمال محكوم عليه.

يا كميل! هلك خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون ما بقي الدهر: اعيانهم مفقودة، وامثالهم في القلوب موجودة؛⁽²⁵⁾

كميل می‌گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد. هنگامی که به صحرا رسیدیم، آه پردردی کشید و فرمود:

ای کمیل بن زیاد! این دل‌ها همانند ظرف‌هاست که بهترین آنها ظرفی است که گنجایش و نگهداری‌اش بیشتر باشد؛ پس آنچه برای تو می‌گویم، حفظ کن و به یاد داشته باش؛ مردم سه گروهند: علمای الهی و

دانش طلبانی که در راه نجات دنیاال تحصیل علمند و احمقان بی‌سروپا که دنیاال هر صدایی می‌دوند، با هر بادی حرکت می‌کنند، آنها با نور علم و دانش روشن نشده‌اند و به‌ستون محکمی پناه نبرده‌اند.

ای کمیل! علم بهتر از مال است؛ علم تو را پاسداری می‌کند، ولی تو باید حافظ مال باشی؛ مال باانفاق کم می‌شود، ولی علم با انفاق افزوده می‌گردد؛ دست پروردگان مال به مجرد زوال مال از بین می‌روند (ولی شاگردان علم پایدارند).

ای کمیل بن زیاد! شناخت علم آیینی است که با آن جزا داده می‌شود و برهمه فرض و لازم است؛ به وسیله آن انسان در دوران حیات اطاعت فرمان خدا می‌کند و بعد از وفات نام نیک از او می‌ماند؛ علم حاکم است و مال محکوم و مغلوب.

ای کمیل! ثروت اندوزان مرده‌اند، در حالی که ظاهراً در صف زندگانند، ولی دانشمندان تا دنیا برقرار است زنده‌اند خود آنها از بین مردم رفته‌اند ولی چهره آنها در آئینه دل‌ها نقش شده است.

کمیل بن زیاد نخعی کوفی از دوستان نزدیک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می‌رود. دعای مشهور کمیل نیز منسوب به اوست. وی به دست حجاج - لعنه الله - شهید گردید. خبر شهادتش را قبلاً از حضرت شنیده بود و هنگام شهادت به حجاج می‌گوید:

لقد خبرني اميرالمؤمنين عليه السلام انك قاتلي. (26)

توضیح و شرح این بخش از کلام که در فضیلت علم است، تحت چهار عنوان بیان می‌گردد:

الف) مقدمه و زمینه کلام

کمیل می‌گوید: امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب علیه السلام دست مرا گرفت و به سوی قبرستان کوفه «جبان» برد. (جبان یا جبانة به صحرا و قبرستان گفته می‌شود).

از این‌جا معلوم می‌شود که تمام معارف را برای همه و در همه جا بیان نمی‌فرمودند و بعضی از تعالیم باید در مکان و زمان خاص و برای افراد نخبه و برگزیده بیان گردد تا از طریق آنها به دیگران منتقل شود.

نکته دیگر این‌که معارف عالی را بدون مقدمه و آمادگی لازم و زمینه سازی مناسب نباید بیان کرد؛ لذا امام علیه السلام بعد از آن‌که کمیل را به صحرا برده و از سروصدا و هیاهو و اشتغالات دنیوی و ظلمات و تاریکی‌های دوران پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله جدا می‌کنند، برای آمادگی بیشتر در او و توجه دادن به اهمیت مطلبی که قرار است برای او بیان شود می‌فرمایند:

ای کمیل! بهترین قلب‌ها قلبی است که گنجایش و حفظ بیشتر داشته باشد؛ پس آنچه را می‌خواهم برایت بگویم به خوبی حفظ نموده و به خاطر داشته باش. (27)

ب) تقسیم بندی مردم به لحاظ علم و دانش

مراد از علم و دانش که مبنا و اساس این تقسیم قرار گرفته چیست؟

با در نظر گرفتن اقسام:

عالم ربانی، متعلم علی سبیل نجات، وهمج رعاع.

معلوم می‌شود منظور از علم، علمی است که امام صادق علیه السلام در روایت عنوان بصری، از آن تعبیر به نور فرموده‌اند:

ليس العلم بالتعلم انما هو نور يقع في قلب من يريد الله تبارك وتعالى ان يهديه فان اردت العلم فاطلب اولاً في نفسك حقيقة العبودية؛⁽²⁸⁾

علم به آموختن نیست، بلکه علم تنها نوری است که در قلب هر کس که خدا بخواهد او را هدایت کند می‌تابد؛ پس اگر علم می‌خواهی باید در مرحله اول، حقیقت بندگی خدا را در خود طلب کنی.

پس از آن‌که از حقیقت عبودیت سؤال نمود، حضرت فرمودند:

ثلاثة اشياء: ان لا يرى العبد لنفسه فيما خوله الله ملكا لان العبيد لا يكون لهم ملك يرون المال مال الله يضعونه حيث امرهم به، ولا يدبر العبد لنفسه تدبيرا، وجملة اشتغاله فيما امره تعالى به ونهاه عنه؛⁽²⁹⁾

سه چیز است: بنده خدا برای خودش درباره آنچه خدا به وی سپرده ملکیتی نبیند، چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند، همه اموال را مال خدا می‌بینند و در آن‌جا که خدا امر فرموده مصرف می‌نمایند و بنده خدا برای خودش مصلحت‌اندیشی و تدبیر نکند و تمام سعی و تلاش او مراعات اوامر و نواهی خدای تعالی باشد.

پر واضح است که صرف دانستن علوم رسمی و اندوختن اصطلاحات، انسان را به مقام عبودیت و سعادت ابدی و حیات طیبه نمی‌رساند. چه بسا دانشمندان علوم طبیعی و تجربی و حتی حافظان اصطلاحات دینی، که از دسترسی به حقیقت علم محروم مانده‌اند.

اما بیان تقسیم:

مردم یا عالم ربانی‌اند، یعنی حقیقتا خداشناس شده و مردم را در مسیر خداشناسی تربیت می‌کنند و یا در مسیر خداشناسی هستند و در غیر این دو صورت از حقیقت انسانیت خارجند، زیرا هدف از خلقت شناختن خدا و بندگی اوست:

وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون.⁽³⁰⁾

و در تفسیر آیه شریفه چنین آمده: ای ليعرفون.⁽³¹⁾

کسانی که نه عالم و نه متعلمند، بی‌هدف با هر بادی به جهتی می‌روند و به هر نغمه‌ای دل می‌سپارند؛ اینها از انسانیت بهره‌ای نبرده‌اند.

از این‌جاست که در بعضی از روایات تقسیم به صورت ثنایی است نه ثلاثی:

عن ابي عبدالله عليه السلام: الناس اثنان: عالم ومتعلم وسائر الناس همج والهجم في النار. (32)

یعنی دسته سوم اصلاً قابل اعتنا نیستند، تا این که قسمی جداگانه قرار گیرند، گرچه اکثریت با این دسته سوم است.

به قول شیخ بهائی رحمه الله: مفرد آوردن دو دسته اول: (عالم ربانی و متعلم علی سبیل نجات) و جمع آوردن دسته سوم: همج رعاع اشاره به این نکته است که دو قسم اول کمتر و قسم سوم زیادند. (33)

اما توضیح هر يك از اقسام:

دسته اول: عالم ربانی: کلمه ربانی در قرآن کریم نیز آمده است:

ما كان لبشر ان يؤتیه الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لی من دون الله ولكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب وبما كنتم تدرسون; (34)

هیچ بشری که خدا وی را به رسالت برگزید و به او کتاب و حکمت و نبوت بخشید، او را نرسد که به مردم گوید: مرا به جای خدا پرستید، بلکه پیغمبران بر حسب وظیفه خود به مردم گویند: خداشناس و خداپرست باشید، چنانچه از کتاب به دیگران این حقیقت را می آموزید و خود نیز می خوانید.

ربانی منسوب به رب است و الف و نون برای دلالت بر تعظیم و کثرت به آن اضافه شده، چنان که به شخص کثیر اللحیة لحياني می گویند؛ بنابراین، ربانی کسی است که ربطش به خدا زیاد و اشتغالش به بندگی و عبودیت او بسیار باشد و نیز ربانی به کسی می گویند که پرورش مردم را با تدبیر در راه عبودیت و بندگی خدا به عهده دارد. (35)

ابن اثیر در معنای کلمه ربانی می گوید:

وفي حديث علي «الناس ثلاثة عالم رباني...» هو منسوب الى الرب بزيادة الالف والنون للمبالغة وقيل من الرب بمعنى التربية كانوا يربون المتعلمين بصغار العلوم قبل كبارها والرباني العالم الراسخ في العلم والدين او الذي يطلب بعلمه وجه الله تعالى وقيل العالم العامل المعلم;

کلمه «ربانی» که در حدیث علی علیه السلام نیز آمده منسوب به «رب» است با الف و نون که برای مبالغه به آن اضافه شده؛ و گفته شده: از «رب» به معنای تربیت است، نظر به این که دانش آموزان را قبل از علوم برتر به درج با علوم و دانش های ابتدایی آموزش می دهند. و «ربانی»، عالم راسخ در علم و دین است، یا کسی است که دانش را فقط برای خدا می آموزد؛ و نیز گفته شده: «ربانی» عالم عاملی است که به دیگران نیز می آموزد.

دسته دوم: متعلم علی سبیل نجات؛ جویندگان راه رستگاری: دانش طلبانی هستند که در راه سعادت و فلاح و رستگاری به دنبال کسب علمند. سبیل نجات همان صراط مستقیم است در میان راه های گوناگون و متفرق و انحرافی:

وان هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون; (36)

و این است راه راست، پیروی آن کنید و از راه‌های دیگر که موجب تفرقه و پریشانی شماست و شما را از خدا جدا می‌کند، متابعت نکنید، این است سفارش خدا به شما، باشد که پرهیزکار شوید.

رسیدن به این راه مستقیم، تنها با آموختن و پیروی از عالم ربانی میسر می‌گردد. متعلم علی سبیل نجاه کسی است که به ندای ملکوتی امیر مؤمنان، علی‌علیه السلام دل می‌سپارد که فرمود:

این تذهب بکم المذاهب وتتیة بکم الغیاهب وتخدعکم الکواذب؟ ومن این توتون؟ وانی توفکون؟ ... فاستمعوا من ربانیکم؛⁽³⁷⁾

این روش‌های گمراه کننده، شما را به کجا می‌کشد؟ تاریکی‌ها و ظلمات تا کی شما را متحیر می‌سازد؟ دروغ پردازی‌ها تا کی شما را می‌فریبد؟ از کجا در شما نفوذ نموده، شما را اغفال می‌کنند؟ ... پس به سخن مربی الهی خویش گوش فرا دهید.

دسته سوم: همج رعاع؛ فرومایگان: از گروه سوم به علت حقارت و پستی و سقوط از انسانیت، تعبیر به همج رعاع نموده‌اند؛ یعنی پشه‌های ریز و کوچکی که حقیر و بی‌ارزش و پستند. همچنان بر نقل جوهری، جمع کلمه همجة است، به معنای پشه‌ریزی که روی صورت و چشم چهارپایان می‌افتد.⁽³⁸⁾

اوصاف دیگر این گروه را در چهار جمله بیان می‌نمایند:

اتباع کل ناعق: این گروه از شدت حماقت، هر صدایی از هر جایی برخاستد نبالش می‌روند، بدون این که حق یا ناحق بودن آن را بررسی نمایند؛ مانند گله‌گوسفندی می‌مانند که با آواز هر چوپانی حرکت می‌کنند و به علت عدم ثبات در عقیده، دعوت هر دعوتهای را بدون تأمل می‌پذیرند.⁽³⁹⁾

یمیلون مع کل ریح: از شدت سستی و بی‌ارادگی و ضعف عقیده، دستخوش امواج و جویهای مخرب اجتماع می‌گردند، امروز بیعت کرده، فردا پیمان خود را می‌شکنند.

لم یستضیئوا بنور العلم: در ظلمت و جهل و نادانی باقی مانده و در پی خروج از تاریکی جهل به سوی فضای روشن علم و دانش نیستند.

لم یلجؤوا الی رکن وثیق: به تکیه‌گاه محکمی پناه نیاورده‌اند، یعنی عقیده محکم و راسخی ندارند تا در قبال هجوم امواج هولناک جهل و فساد و تاریکی، خود را نجات دهند.

ج) مقایسه بین علم و ثروت

در مقایسه بین علم و مال می‌فرمایند: ای کمیل! علم بهتر از مال است، زیرا:

العلم یحرسک وانت تحرس المال: علم تو را از وساوس شیطانی و فتنه‌ها حفظ می‌کند و حال آن که مال نه تنها حافظ تو نیست، بلکه تو باید حافظ و نگهدارنده آن باشی. این مطلب هم ضروری و مسلم است که آنچه حافظ انسان است، بهتر است برای او از آنچه انسان باید از آن نگهداری کند.

المال تنقصه النفقة والعلم يزكو على الانفاق: ثروت و دارایی با خرج کردن و به دیگران دادن کم می‌شود و حال آن‌که علم و دانش با نشر آن افزون می‌گردد یا به سبب نشر آن افزون می‌گردد.

شیخ بهائی رحمه الله می‌گوید:

كلمة «على» يجوز ان يكون بمعنى «مع» كما قالوا في قوله تعالى: و ان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم⁽⁴⁰⁾ وان تكون للسببية كما قالوه في قوله تعالى: ولتكبروا الله على ما هديكم;⁽⁴¹⁻⁴²⁾

کلمه «علی» ممکن است به معنای «مع» باشد، همان‌طوری که در قول خدای تعالی است: «و ان ربك لذو مغفرة للناس على ظلمهم» و نیز ممکن است برای سببیت باشد، همان‌طوری که در قول خدای تعالی این‌گونه است: «ولتكبروا الله على ما هديكم»؛ یعنی به سبب هدایت شما.

وصنيع المال يزول بزواله: آنچه از مال و ثروت به دست می‌آید، با از بین رفتن ثروت یا صاحب ثروت، بی اثر شده و از بین می‌رود؛ مثلاً صاحب ثروتی که از دنیا می‌رود، دیگر از آثار مال خود بهره‌ای ندارد، یا کسی که در اثر از بین رفتن ثروت و دارایی‌اش مجبور می‌شود املاک خود را به فروش رسانده و به طلب‌کاران بدهد، دیگر از ثروت خود بهره‌ای ندارد و حال آن‌که آنچه از علم و دانش حاصل می‌شود باقی است، چه انسان در دنیا باشد چه نباشد.

معرفة العلم دين يدان به، به یکسب انسان الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة بعد وفاته: شناخت علم آیینی است که باید آنرا پذیرفت و یا به آن پاداش داده می‌شود. به وسیله علم و آگاهی و معرفت دینی است که انسان می‌تواند کسب طاعت نماید، یعنی کسی که معرفت دینی داشته باشد، مطیع خدای تعالی خواهد بود و بدون شناخت، اطاعت تحقق نمی‌پذیرد.⁽⁴³⁾

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: انما يخشى الله من عباده العلماء.⁽⁴⁴⁾

به وسیله علم است که انسان از خود نام نیک بر جای می‌گذارد.

مجمع البحرين می‌گوید:

الاحدوثة ما يتحدث به الناس ومنه الحديث «العلم به يكسب الانسان الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة بعد وفاته» اي الثناء والكلام الجميل والاحدوثة مفرد الاحاديث;

«احدوثة» یعنی موضوع صحبت مردم، این کلمه در حدیث «العلم به يكسب الانسان الطاعة في حياته وجميل الاحدوثة بعد وفاته» یعنی ستایش و نام نیکو و خوش نامی، و «احدوثة» مفرد «احادیث» است.

شاعر شیرین سخن شیراز می‌گوید:

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

هیچیک از این خصوصیات در مال و ثروت نیست، یعنی آنچه موجب پیدا کردن راه طاعت و فرمانبرداری خدای تعالی و آنچه باعث به یادگار ماندن نام نیک برای انسان است، فقط علم و دانش است و آگاهی دینی نه صرف داشتن مال و ثروت.

العلم حاکم والمال محکوم علیه: حاکم بودن علم و دانش و محکوم بودن مال، و ثروت به این اعتبار است که هر تصرف صحیحی در مال، مبتنی و متوقف است بر دانش و آگاهی. حتی صرف مال و خرج کردن در زندگی روزمره نیز باید طبق آگاهی و دانش لازم انجام گیرد و علم معاش یکی از علومی است که بدون به کارگیری آن زندگی روزمره مختل خواهد شد؛ از این دانش در روایات تعبیر شده به تقدیر المعیشة:

عن ابي جعفر عليه السلام: الكمال كل الكمال التفقه في الدين والصبر على النائية وتقدير المعیشة؛⁽⁴⁵⁾

کمال انسان و نهایت کمال او، به دست آوردن آگاهی و بینش دینی و صبر در بلا و اقتصاد و میانه روی در زندگی است.

محدث کاشانی می گوید:

التفقه في الدين هو تحصيل البصيرة في العلوم الدينية. والنائية المصيبة وتقدير المعیشة تعديلها بحيث لايميل الى طرفي الاسراف والتقتير بل يكون قواما بين ذلك كما قال الله عزوجل؛⁽⁴⁶⁾

تفقه در دین به معنای به دست آوردن آگاهی و بینش در علوم دینی است و نائبه به معنای بلا و مصیبت و تقدیر معیشت، تعدیل و توازن در زندگی است، به طوری که نه اسراف و زیاده روی باشد و نه تقتیر و خساست، بلکه بین این دو باشد، همان طوری که خدای تعالی فرموده است.

د) مقایسه بین علما و ثروتمندان⁽⁴⁷⁾

هلك خزان الاموال وهم احياء والعلماء باقون مابقي الدهر اعيانهم مفقودة، وامثالهم في القلوب موجودة.

ثروت اندوزان در حال حیات دنیوی گرچه به ظاهر زنده اند و همانند چهارپایان می خورند؛ و یا کلون کما تاکل الانعام⁽⁴⁸⁾، لکن در حقیقت مرده اند، زیرا در اثر غفلت از خالق خود بهره ای از حیات طیبه انسانی نبرده اند:

اموات غیر احياء و مایشعرون ایان یبعثون؛⁽⁴⁹⁾

مردگانی هستند که از حیات بی بهره اند و شعور ندارند که چه هنگام برانگیخته خواهند شد.

مرده دل زنده تو دانی که کیست آن که ندارد به خدا اشتغال

در حالی که دانشمندان الهی تا دنیا باقی است هستند گرچه اجسام و بدن هایشان در بین مردم نباشد، ولی یاد آنها همراه با آثارشان برای همیشه باقی و جاویدان خواهد بود.

نظیر بیانی که در حکمت 147 در مقایسه بین علم و ثروت گذشت، روایات دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده، از آن جمله:

قال عليه السلام: العلم افضل من المال بسبعة:

الاول: انه ميراث الانبياء والمال ميراث الفراعنة

الثاني: العلم لاينقص بالنفقة والمال ينقص بها

الثالث: يحتاج المال الى الحافظ والعلم يحفظ صاحبه.

الرابع: العلم يدخل في الكفن ويبقى المال.

الخامس: المال يحصل للمؤمن والكافر والعلم لايحصل الا للمؤمن خاصة.

السادس: جميع الناس يحتاجون الى صاحب العلم في امر دينهم ولايحتاجون الى صاحب المال.

السابع: العلم يقوى الرجل على المرور على الصراط والمال يمنعه;⁽⁵⁰⁾

علم از هفت جهت بر مال برتری دارد:

اول: علم ميراث پیامبران است و ثروت و مال ميراث فراعنه.

دوم: علم با بخشش و انفاق کم نمی‌شود، و حال آن که ثروت با خرج کردن کم می‌شود.

سوم: ثروت احتیاج به نگهداری دارد و حال آن که علم نگهداری صاحب علم است.

چهارم: علم داخل کفن می‌شود و مال خارج از آن می‌ماند، یعنی ثمرات دانش برای پس از مرگ هم مفید و سودمند است.

پنجم: ثروت، هم به دست مؤمن می‌رسد و هم به دست کافر، و حال آن که علم فقط در دسترس مؤمن است.

ششم: تمام مردم در امر دینشان نیازمند به عالم و دانشمند ربانی‌اند، در حالی که به ثروتمندان خسیس نیازی ندارند.

هفتم: علم، انسان را برای عبور از صراط و رسیدن به بهشت و فردوس برین قوت و نیرومی‌بخشد، در حالی که ثروت مانع از عبور می‌گردد. (یعنی ثروتی که در راه صحیح مصرف نشود مانع حیات طیبه اخروی و رفتن به بهشت می‌گردد).

همچنین از آن حضرت نقل شده که فرمودند:

ايها الناس اعلموا ان كمال الدين طلب العلم والعمل به وان طلب العلم اوجب عليكم من طلب المال ان المال مقسوم بينكم مضمون لكم قد قسمه عادل بينكم سيفي لكم به والعلم مخزون عليكم عند اهله قد

امرتم بطلبه منهم فاطلبوه. واعلموا ان كثرة المال مفسدة للدين مقساة للقلوب، وان كثرة العلم والعمل به مصلحة للدين و سبب الى الجنة. والنفقات تنقص المال والعلم يزكو على انفاقه فانفاقه بئنه الى حفظته و رواته؛⁽⁵¹⁾

ای مردم! بدانید که کمال دین طلب علم و عمل به آن است و طلب دانش بر شما واجبتر است از طلب مال، زیرا مال بین شما تقسیم و سهم شما از ثروت و مال تضمین گردیده و به عدالت بین شما قسمت شده و به شما خواهد رسید، و حال آن که علم برای شما نزد اهلش به ودیعه نهاده شده و به شما امر شده به دنبال آن بروید و آنرا از اهلش طلب کنید. بدانید کثرت و فراوانی مال موجب فساد دین و قساوت قلب هاست، و حال آن که زیادی دانش و عمل به آن به صلاح و منفعت دین و وسیله ای است برای رسیدن شما به بهشت. بخشش و خرج کردن موجب کم شدن مال است، در حالی که علم به واسطه انفاق و بخشش رشد و نمو می یابد و انفاق علم، پخش و گسترش آن برای حافظان و راویان دانش است.

2. ترغیب و تشویق به فراگیری دانش

سرعت در کسب دانش

قال عليه السلام: فبادروا العلم من قبل تصويح نبتة و من قبل ان تشغلوا بانفسكم عن مستثار العلم من عند اهله؛⁽⁵²⁾

در فراگیری دانش پیش دستی کنید، قبل از آن که درخت آن بخشکد و پیش از آن که از استفاضه علم از اهلش وامانده و به خود مشغول گردید.

تصویح نبتة، یعنی خشکیدن درخت دانش که به دو صورت ممکن است و در این عبارت دو احتمال است:

1. درخت علم در خود انسان به خشکی گراید، یعنی در قوای ادراکی انسان رکود پیدا شود، یا این که قوای انسان مشغول امور دیگر غیر از فراگیری علم و دانش گردد و با وجود معلمی شایسته و کار آزموده، انسان از آموختن علم محروم گردد و درخت علم در او خشک شود.

2. در علم رکود پیدا شود که رکود در علم ناشی از موت علما و دانشمندان و ازدست رفتن آثار آنهاست و تصویح نبتة کنایه است از ارتحال آن حضرت.

یعنی، قبل از آن که درخت علم به خشکی گراید و امام و پیشوای شما از دنیا رخت ببرند و از بین شما برود، در آموختن دانش از او پیش دستی کنید.

امام علیه السلام در این زمینه می فرماید:

ايها الناس سلوني قبل ان تفقدوني فلانا بطرق السماء اعلم مني بطرق الارض قبل ان تشغبر رجلها فتنة تطا في خطامها وتذهب باحلام قومها؛⁽⁵³⁾

ای مردم! پیش از آن که مرا از دست بدهید، از آنچه می‌خواهید از من بپرسید که من به راه‌های آسمان، از طرق زمین آشناترم. بپرسید پیش از آن که فتنه و فساد سرزمین شما را پایمال کند و سایه‌شوم خود را بر آن بگستراند و عقل‌های شما را دگرگون سازد.

همچنین می‌فرماید:

فاسالوني قبل ان تفقدوني فوالذي نفسي بيده لا تسالوني عن شيء فيما بينكم وبين الساعة ولا عن فنة تهدي مئة وتضل مئة الا انباتكم بناعقها وقائدها وسائقها و مناخ ركابها ومحطرحالها ومن يقتل من اهلها قتلا ومن يموت منهم موتا. ولو قد فقدتموني و نزلت بكم كرائه الامور و حواذب الخطوب لاطرق كثير من السائلين و فشل كثير من المسؤولين؛⁽⁵⁴⁾

پیش از آن که مرا از دست بدهید، هر چه می‌خواهید از من بپرسید؛ سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست، ممکن نیست از آنچه بین امروز تا قیامت واقع می‌شود و نه درباره گروهی که صد نفر را هدایت یا صد نفر را گمراه کنند از من پرسش کنید، جز آن که دعوت کننده و رهبر و آن‌کس که زمام این گروه را به دست دارد و جایگاه خیمه و خرگاه و محل اجتماع آنها و آنان که از گروهی کشته می‌شوند یا به مرگ طبیعی می‌میرند، از همه اینها شما را آگاه می‌سازم؛ اگر مرا از دست بدهید و ناراحتی‌های زندگی و مشکلات بر شما فرو بارد، بسیاری از پرسش کنندگان سر در پیش افکنده و به حیرت فرو روند و بسیاری از کسانی که از آنها پرسش شده از پاسخ فرامانند.

فراگیری و فهم قرآن

قال عليه السلام: وتعلموا القرآن فانه احسن الحديث وتفقهوا فيه فانه ربيع القلوب؛⁽⁵⁵⁾

قرآن را فراگیرید که بهترین گفته‌هاست و در آن بیندیشید که بهار دل‌هاست.

در نهج البلاغه به انحای گوناگون به قرآن توجه و اعتنای فراوان شده است:

1. معرفی قرآن و صفات و آثار آن؛

2. دستور به یادگیری و تدبر و تفکر و تفقه در قرآن؛

3. ذکر کلمات و عبارات یا بعضی از آیات قرآن همراه با تفسیر و تبیین آن؛

4. از آن‌جا که امام‌علیه السلام ترجمان و مفسر و مبین قرآن است، اساس و مبنای معارف نهج البلاغه، قرآن است.⁽⁵⁶⁾

تعلموا القرآن: درباره لزوم فراگیری قرآن در سخنان معصومان‌علیهم السلام تاکید فراوانی شده است:

امام صادق‌علیه السلام می‌فرماید:

ينبغي للمؤمن ان لا يموت حتى يتعلم القرآن او يكون في تعليمه؛⁽⁵⁷⁾

برای مؤمن شایسته و سزاوار است که نمیرد، مگر این که قرآن را یاد گیرد یا در حال فراگیری آن باشد.

فانه احسن الحديث: توصیف قرآن به احسن الحديث، برگرفته از خود قرآن است که فرمود:

الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الى ذكر الله، ذلك هدى الله يهدى به من يشاء ومن يضل الله فما له من هاد؛⁽⁵⁸⁾

خدا بهترین سخن (قرآن) را نازل کرده که مطالبش به هم مربوط و به یکدیگر منعطف است؛ از تلاوت آن، خداترسان را لرزه بر اندام افتد و به آیات رحمت باز آرام و سکونت بخشد و دل‌هایشان را به ذکر خدا مشغول سازد؛ این هدایت خداست که هر که را بخواهد به آن رهبری فرماید و هر کس را خدا گمراه کند، هیچ هدایت کننده‌ای نخواهد یافت.

مجمع البحرين در معنای حدیث می‌گوید:

ما يرادف الكلام وسمي به لتجدده وحدوثه شيئا فشيئا؛

حدیث، مرادف کلام است و به آن حدیث گفته شده، به خاطر این که به تدریج تجدد و حدوث پیدا می‌کند.

راغب در معنای حدیث می‌گوید:

كل كلام يبلغ الانسان من جهة السمع او الوحي في يقظته او منامه يقال له الحديث ;

به هر سخنی که انسان می‌شنود یا از طریق وحی در بیداری یا خواب به او می‌رسد، حدیث گفته می‌شود.

طبرسی در معنای «احسن الحديث» می‌گوید:

يعني القرآن سماه الله حديثا لانه كلام الله والكلام سمي حديثا كما يسمي كلام النبي صلى الله عليه وآله حديثا ولانه حديث التنزيل بعد ما تقدمه من الكتب المنزلة على الانبياء وهو احسن الحديث لفرط فصاحته ولاعجازه واشتماله على جميع ما يحتاج المكلف اليه من التنبيه على ادلة التوحيد والعدل وبيان احكام الشرع وغير ذلك من المواعظ وقصص الانبياء والترغيب والترهيب؛⁽⁵⁹⁾

احسن الحديث؛ یعنی قرآن؛ خدا قرآن را حدیث نامیده، زیرا: (اولا) قرآن سخن خداست و سخن را حدیث می‌گویند، همان طوری که سخن پیغمبر صلی الله علیه وآله را حدیث می‌گویند؛ و (ثانیا) قرآن تنزیل جدیدی است پس از کتابهایی که بر پیامبران قبلی نازل شده و بهترین سخنان است، به خاطر این که در نهایت فصاحت و اعجاز است و به خاطر این که تمام چیزهایی که بشر به آن نیازمند است در بردارد که عبارت است از: آگاهی و توجه دادن به ادله و براهین توحید و یگانگی خدا و عدل (صفات خدا) و بیان دستورهای شرع و غیر از اینها مثل نصایح و پندها و سرگذشت پیامبران سلف و ترغیب مردم به طاعت و بیم دادن آنها از عصیان.

تفقهوا فيه: تلاوت قرآن زمانی اثر لازم را خواهد داشت که همراه با تدبر و تفکر و فهمیدن معانی آن باشد.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام در اوصاف متقین می‌فرماید:

اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا یحزنون به انفسهم ویستثیرون به دواء دائهم. فاذا مروا بآیه فیها تشویق رکنوا الیها طمعا وتطلعت نفوسهم الیها شوقا وطنوا انھا نصب اعینهم واذا مروا بآیه فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم وطنوا ان زفیرجهنم وشهیقها فی اصول آذانهم؛⁽⁶⁰⁾

متقین در شب همواره برپا ایستاده‌اند، قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می‌کنند، با آن جان‌خویش را محزون می‌سازند و داروی درد خود را از آن می‌گیرند. هرگاه به آیه‌ای برسند که در آن تشویق باشد، با علاقه فراوان به آن روی آورند و روح و جان‌شان با شوق بسیار در آن خیره شود و آن‌را همواره نصب العین خود می‌سازند و هرگاه به آیه‌ای برخورد کنند که در آن بیم باشد، گوش دل‌خویشان را برای شنیدن آن باز می‌کنند و صدای ناله و به هم خوردن زبانه‌های آتش با آن وضع مهیبش، در درون گوش‌شان طنین‌انداز است.

فانه ربیع القلوب⁽⁶¹⁾ این جمله به منزله علت است برای دو دستور قبلی تعلموا وتفقهوا. اگر انسان بخواهد دلش حیات تازه پیدا کند و از افسردگی و پژمردگی بیرون آید، باید به قرآن مراجعه نماید و آن‌را با تدبیر و فهم تلاوت کند.

در همین خطبه بعد از این عبارت می‌فرماید:

واستشفوا بنوره فانه شفاء الصدور؛⁽⁶²⁾

از نور آن شفا جویید که شفای دل‌هاست.

همنشینی با دانشمندان

قال علیه السلام: واكثر مدارس العلماء ومناقشة الحكماء في تثبيت ماصلح عليه امر بلادك واقامة مااستقام به الناس قبلك؛⁽⁶³⁾

با دانشمندان، زیاد به گفتگو بنشین و با حکما و اندیشمندان، بسیار به بحث بپرداز درباره اموری که به وسیله آن وضع کشور اصلاح می‌شود و درباره آنچه موجب قوام کار مردم پیش از تو بوده.

فراگیری دانش و مجالست با علما برای تمام گروه‌ها و اقشار مردم لازم است، گرچه در این جا مخاطب امام علیه السلام یکی از زمامداران است به نام مالک بن حارث اشتر نخعی که از طرف حضرت، سرپرستی مردم و اداره امور کشور مصر را به عهده گرفته‌است.

یکی از راه‌های یادگیری دانش، مجالست و همنشینی با دانشمندان است که علاوه بر یادگیری، آثار عملی دیگری نیز دارد:

قال امیرالمؤمنین علیه السلام: من جالس العلماء وقر و من خالط الاندال حقر؛⁽⁶⁴⁾

کسی که با علما همنشین باشد، عظمت و وقار می‌یابد و کسی که با فرومایگان همنشین گردد، پست و کوچک می‌شود.

مجمع البحرین می‌گوید:

الوقار كسحاب الحلم والرزانة والسكينة والسكون والتوقير: التعظيم والانذال جمع نذلة؛ وقار بوزن سحاب به معنای بردباری و متانت و سنگینی و آرامش است و توقیر به معنای بزرگداشت و احترام است. انذال جمع نذلة به معنای فرومایه و پست است.

لقمان در نصیحت و پند و اندرز به فرزندش می‌گوید:

یابنی صاحب العلماء وجالسهم وزرهم فی بیوتهم لعلک ان تشبههم فتکون منهم؛⁽⁶⁵⁾

پسر من! با علما مصاحب و همنشین باش و به منزل آنها برای دیدار آنها برو، شاید با این آمد و شد و همنشینی، تو از آنها شوی.

عالمی که مجالست او و یادگیری از او و حتی نگاه کردن به او عبادت است⁽⁶⁶⁾ کدام عالم است؟

پاسخ به این سؤال با توجه به این دو روایت، به خوبی روشن می‌گردد:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس؟ قال من یذکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله؛⁽⁶⁷⁾

حواریون از حضرت عیسی‌علیه السلام پرسیدند: چه کسی را برای همنشینی برگزینیم؟ پاسخ داد: کسی که دیدارش شما را یاد خدا اندازد و سخنش دانش شما را زیاد و کردارش شما را به آخرت تشویق نماید.

امام هفتم، موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:

لا تجالسوا عند کل عالم الا عالم یدعوکم من الخمس الی الخمس: من الشک الی الیقین، ومن الکبر الی التواضع، ومن الریا الی الاخلاص ومن العداوة الی النصیحة، ومن الرغبة الی الزهد؛⁽⁶⁸⁾

با هر عالمی همنشین و هم مجلس نشوید، بلکه تنها با عالمی همنشین باشید که از پنج چیز شما را به پنج چیز دعوت کند: شما را از شک به یقین، و از کبر به تواضع و فروتنی، و از ریا به اخلاص، و از دشمنی به خیر خواهی، و از دنیاپرستی به زهد.

خجالت نکشیدن در کسب دانش

قال علیه السلام: ولا یستحین احد اذا لم یعلم الشیء ان یتعلمه؛⁽⁶⁹⁾

اگر چیزی را نمی‌دانید، از فرا گرفتن آن خجالت نکشید.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند:

من لم يصبر على ذل التعلم ساعة بقي في ذل الجهل ابدا؛⁽⁷⁰⁾

کسی که برای یادگیری و آموختن دانش ساعتی، کوچکی و ذلت را تحمل نکند، تا ابد در ذلت و خواری جهل و نادانی باقی می ماند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

من رق وجهه رق علمه؛⁽⁷¹⁾

کسی که از پرسیدن و یادگیری دانش خجالت بکشد، علمش اندک خواهد بود.

مجلسی قدس سره در شرح این روایت می گوید:

المراد برقة الوجه الاستحياء عن السؤال وطلب العلم وهو مذموم فانه لا حياء في طلب العلم ولا في اظهار الحق وانما الحياء عن الامر القبيح قال الله تعالى: و الله لا يستحيى من الحق⁽⁷²⁾ و رقة العلم كناية عن قلته؛⁽⁷³⁾

مقصود از «رقة الوجه» خجالت کشیدن از پرسش و به دست آوردن دانش است و این چیز ناپسندی است، زیرا در به دست آوردن دانش و اظهار حق، خجالت کشیدن بی جاست و خجالت کشیدن فقط در کار زشت جا دارد. خدای تعالی می فرماید: خدا از اظهار حق خجالت نمی کشد. و «رقة العلم» کنایه از کمی دانش است.

گنجایش پیمانۀ علم

قال عليه السلام: كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به؛⁽⁷⁴⁾

هر ظرفی با ریختن چیزی در آن از گنجایش و فراگیری اش کم می شود مگر پیمانۀ علم که هرچه در آن از دانش قرار داده شود وسعت و فراگیری اش افزون می گردد.

ظرفها و پیمانۀهای مادی و محسوس چون ظرفیت و گنجایش محدودی دارند، اگر چیزی در آنها قرار داده شود، به تدریج از ظرفیت آنها کاسته می گردد، و این مطلبی است ضروری و غیرقابل انکار.

اما ظرف علم و ادراك که نفس است و قوه دراکه نظر به این که اولاً مجرد است نه مادی، و ثانیاً هر ادراکی زمینه ساز ادراك دیگری است، با افزایش ادراکات گنجایش و ظرفیت بیشتری پیدا می کند و با پذیرش هر دانشی آمادگی پذیرش دانش های دیگری را پیدا می کند.⁽⁷⁵⁾

این کلام نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام مؤیدی است برای براهینی که تجرد نفس و تجرد ادراك را اثبات می کند.⁽⁷⁶⁾

سیر نشدن از کسب دانش

قال عليه السلام: منهومان لايشبعان طالب علم وطالب دنيا; (77)

دو آزمندند که هرگز سیر نمی‌شوند: خواهان دانش و خواهان دنیا.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده:

منهومان لا يشبعان منهوم علم ومنهوم مال; (78)

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این روایت می‌گوید:

قال الجوهري: النهمة بلوغ الهمة في الشيء. وقد نهم بكذا فهو منهوم اي مولع به وفي الحديث منهومان لايشبعان منهوم بالمال ومنهوم بالعلم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرمایند:

منهومان لايشبعان طالب علم وطالب دنيا، اما طالب العلم فيزداد رضى الرحمن واما طالب الدنيا فيتمادي في الطغيان; (79)

دو آزمندند که هرگز سیر نمی‌شوند: خواهان دانش و خواهان دنیا؛ اما خواهان دانش رضایت خدا را می‌افزاید و اما خواهان دنیا در گمراهی و سرکشی پیش می‌رود.

مجمع البحرين ذیل این حدیث می‌گوید:

المنهوم في الاصل هو الذي لايشبع من الطعام من النهمة بالتحريك وهي افراط الشهوة في الطعام; «منهوم» در اصل کسی است که از غذا سیر نمی‌شود؛ از «نهمة» گرفته شده، به معنای میل زیاد به خوردن غذا.

چرا طالب علم سیر نمی‌شود؟

سیر نشدن طالب علم به این علت است که علم در حد خاصی محدود نمی‌گردد.

قرآن کریم می‌فرماید:

وفوق كل ذي علم عليم. (80)

همچنین در شرح حکمت 205 گذشت که قوه مدرکه و ادراک از مجردات است و هر ادراکی زمینه ساز ادراک دیگری است.

چرا طالب دنیا سیر نمی‌شود؟

قرآن کریم می‌فرماید:

خلق الانسان هلوعا؛⁽⁸¹⁾

انسان مخلوقی است طبعاً سخت‌حریص و بی‌صبر.

همچنین می‌فرماید:

وانه لخب الخیر لشدید؛⁽⁸²⁾

انسان بر حب مال سخت فریفته و بخیل است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرمایند:

یشیب ابن آدم وتشب فيه خصلتان الحرص والامل؛⁽⁸³⁾

انسان پیر می‌شود، در حالی که دو صفت در او جوان می‌شود: حرص و آرزو.

همچنین می‌فرماید:

لو كان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى من ورائهما ثالثا و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب ويتوب الله على من تاب؛⁽⁸⁴⁾

اگر انسان دو صحرا پر از طلا داشته باشد، صحرای سومی را طلب می‌کند و درون انسان را غیر از خاک چیز دیگری پر نمی‌کند و هرکس توبه کند خدا او را می‌پذیرد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

ان فيما نزل به الوحي من السماء لو ان لابن آدم واديين يسيلان ذهباً وفضة لابتغى لهما ثالثا يابن آدم انما بطنك بحر من البحور وواد من الاودية لا يملأه شيء الا التراب؛⁽⁸⁵⁾

در آنچه به وسیله آن وحی از آسمان نازل شد چنین آمده: اگر انسان دو صحرا پر از طلا و نقره داشته باشد، سومی آنها را طلب می‌کند؛ ای انسان! شکم تو دریایی است از دریاها و صحرای است از صحراها که به جز خاک چیزی آن را پر نمی‌کند.

3. نکوهش جهل و نادانی

سکوت دانشمندان

وفيهما حال الناس قبل البعثة قال عليه السلام: ... بارض عالمها ملجم وجاهلها مكرم؛⁽⁸⁶⁾

در بیان حال مردم در زمان جاهلیت قبل از بعثت: ... در سرزمینی که دانشمندانش به حکم اجبار لب فرو بسته و جاهلش گرامی داشته می‌شود.

یکی از مهم‌ترین عوامل رکود و عقب ماندگی جوامع بشری، این است که دانشمندان جامعه نمی‌توانند اظهار نظر کنند و صدای خود را به توده مردم برسانند، در حالی که از طرف مقابل، نادانان با در دست داشتن اهرم‌های قدرت و امکانات گوناگون تبلیغی، حرف باطل خود را به خورد مردم داده و گوش آنها را از اباطیل خودپر می‌کنند. در چنین جامعه‌ای دانشمندان دربند و جهال آزاد و رهایند.

مهر فروزنده چو پنهان شود شب پره بازیگر میدان شود

شاعر عرب می‌گوید:

سبحان من وضع الاشياء موضعها و فرق العز و الاذلال تفریقا

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا

هذا الذي ترك الاوهام حائرة وجعل العالم النحریر زندیقا

پاك و منزه است خدایی که هر چیزی را در جای خود قرار داد و عزت و ذلت را به خوبی از هم جدا کرد.

چه بسیار عاقلی را می‌بینی که زندگی بر او سخت و دشوار گردیده و جاهلی را که با آسایش و فراخی زندگی می‌کند.

این همان چیزی است که اوهام را سرگردان و عالم نحریر را زندیق کرده است.

علت عمده سکوت دانشمندان و هیاهوی جهال و سردمداران باطل، این است که اهل باطل با تزویر و نیرنگ باطل‌ها را لباس حق می‌پوشانند؛ این جاست که دانشمندان و آگاهان به مسائل، از اظهار حق و ابطال باطل ناتوان گشته و نادانان به سرعت به سوی باطل گرایش پیدا می‌کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

فلو ان الباطل خالص من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین ولو ان الحق خالص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندين ولكن یؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فیمزجان فهناك یستولي الشیطان علی اولیائه وینجو الذین سبقت لهم من الله الحسنی؛⁽⁸⁷⁾

اگر باطل کاملاً از حق جدا می‌گردید، بر آنان که پی‌جوی حقیقتند پوشیده نمی‌ماند و چنانچه حق از باطل خالص می‌شد، زبان معاندان از آن قطع می‌گردید، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل گرفته می‌شود سپس بایکدیگر آمیخته می‌گردد. این جاست که شیطان بر دوستان خود چیره می‌شود و تنها آنان که مورد حمایت خدا بوده‌اند نجات می‌یابند.

امام علیه السلام خطاب به معاویه - علیه الهاویة - می‌نویسند:

فماذا بعد الحق الا الضلال المبين وبعد البيان الا اللبس فاحذر الشبهة واشتمالها على لبستها فان الفتنة طالما اغدفت جلابيبها واغشت الابصار ظلمتها؛ (88)

آیا بعد از روشن شدن راه حق جز گمراهی آشکار چیزی هست؟ و آیا بعد از بیان واضح جزمغلطه و اشتباه کاری تصور می‌گردد؟ از اشتباه اندازی‌ها و غلطکاری‌ها پرهیز، زیرا از دیر زمان، فتنه، پرده‌های سیاه خود را گسترده و با تاریکی خود دیده‌هایی را نابینا کرده است.

عالم نمایان

قال عليه السلام: وأخر قد تسمى عالما وليس به فاقتهس جهائل من جهال واضاليل من ضلال و نصب للناس اشراكا من حائل غرور وقول زور قد حمل الكتاب على آرائه وعطف الحق على اهوائه يؤمن الناس من العظائم ويهون كبير الجرائم. يقول: اقف عند الشبهات وفيها وقع; ويقول: اعتزل البدع وبينها اضطجع. فالصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان لا يعرف باب الهدى فيتبعه ولا باب العمى فيصد عنه وذلك ميت الاحياء; (89)

و دیگری که عالم نامیده می‌شود، در صورتی که عالم نیست، يك سلسله نادانی‌ها را از جمعی نادان فرا گرفته و مطالبی گمراه کننده از گمراهان آموخته، دام‌هایی از طناب‌های غرور و گفته‌های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر میل و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد و حق را به هوس‌های خود تفسیر می‌کند، مردم را از گناهان بزرگ ایمنی می‌بخشد و جرایم بزرگ را در نظر هاسبک جلوه می‌دهد. می‌گوید: از ارتکاب شبهات اجتناب می‌کنم، در حالی که در آنها غوطه‌ور است. می‌گوید: از بدعت‌ها کناره گرفته‌ام ولی در آنها غلط می‌زند. چهره او چهره انسان است و قلبش قلب حیوان؛ راه هدایت را نمی‌شناسد که از آن طریق برود و راه خطا و انحراف را تشخیص نمی‌دهد تا آنرا مسدود کند و او مرده‌ای است در میان زندگان.

در این بخش از خطبه، امام‌علیه السلام به توصیف و شرح حال عالم نمایان جاهل‌پرداخته و پرده از چهره کریه آنها برمی‌دارند:

1. عوام فریبی: در بین مردم تظاهر به علم و دانش نموده تا جایی که نزد مردم دانشمند شمرده می‌شوند آنها با دام‌های مکر و نیرنگ مردم را به خود جلب می‌نمایند.

2. جهل و نادانی: آنها از علم و دانش بهره‌ای نبرده‌اند؛ بلکه اندوخته‌هایشان عبارت است از مطالب گمراه کننده‌ای که از گمراهان فرا گرفته‌اند. آنها به علت جهل و نادانی بیش از حد، مواضع شبهه را نمی‌شناسند، لذا مرتکب شبهات شده، در حالی که خیال می‌کنند از شبهه اجتناب نموده‌اند. همچنین در بدعت‌ها فرورفته و غوطه‌ورند، در حالی که به خیال خود از بدعت‌ها برکنارند.

3. هوا پرستی: آنها قرآن و تعالیم دین را تحریف نموده و بر طبق هوا و هوس خود تطبیق نموده و به میل خود تفسیر می‌کنند.

خود خواهی و هواپرستی عالم نمایان که همیشه در خدمت ستمکاران و حکام جور بوده‌اند، کار را به جایی رساند که هنوز پیکر مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از روی زمین برداشته نشده و هنوز آوای ملکوتی

حضرتش در گوش‌ها طنین‌انداز بود (من کنت مولاه فهذا علي مولاه) ⁽⁹⁰⁾ (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی) ⁽⁹¹⁾، که جامعه اسلامی هدف‌تیرهای زهرآگین شبهات سامری‌های دوران قرار گرفت و مصداق کریمه وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین ⁽⁹²⁾ گردید.

4. انحطاط و سقوط از انسانیت: گرچه آنان در ظاهر به شکل انسان هستند، ولی در باطن حیوانند. مردگان حقیقی‌اند که در شکل زندگانند.

قرآن کریم درباره این افراد می‌فرماید:

ولقد ذرانا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یتصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون; ⁽⁹³⁾

و محققا بسیاری از جن و انس را برای جهنم واگذاریم، چه آن‌که آنها را دل‌هایی است‌بی‌ادراک و معرفت و دیده‌هایی بی‌نور بصیرت و گوش‌هایی ناشنوای حقیقت، آنها مانند چهار پای‌اند، بلکه بسی گمراه‌ترند (زیرا قوه ادراک مصلحت و مفسده را داشتند و باز عمل نکردند) آنها مردمی غافلند.

در آیه دیگر می‌فرماید:

ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا; ⁽⁹⁴⁾

یا پنداری که اکثر این کافران حرفی می‌شنوند یا فکر و تعقلی دارند؟ اینان در بی‌عقلی بس مانند چهار پای‌اند بلکه نادان و گمراه‌تر.

شاعر شیرین سخن شیراز می‌گوید:

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر سیرت زیبا بیار

دیو در مردم نیامیزد مترس بل بترس از مردمان دیوسار ⁽⁹⁵⁾

از کسانی که با این اوصاف چهارگانه رهبری فکری جامعه بشری را به عهده‌می‌گیرند، جز تباهی و فساد نتیجه‌ای مورد انتظار نخواهد بود.

عالم نمایان جاهل دیو سیرت در مقام موعظه و هدایت مردم، آنان را از گناهان بزرگ ایمنی بخشیده و گناهان بزرگ را در نظر مردم سبک جلوه می‌دهند.

قرآن کریم می‌فرماید:

افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون; ⁽⁹⁶⁾

آیا از مکر خدا غافل و ایمن شده‌اند؟ از مکر خدا غافل نشوند، مگر مردم زیانکار.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرمایند:

الغفیه کل الغفیه من لم یقنط الناس من رحمة الله ولم یؤیسهم من روح الله و لم یؤمنهم من مکر الله؛ (97)

دانشمند آگاه به دین، کسی است که مردم را از رحمت الهی نومید نکند و از لطف و محبت اومایوس نگرداند و از مجازات‌های غافلگیرانه او ایمن ننماید.

تاریکی جهل و نادانی

قال علیه السلام: لم یستضئوا باضواء الحکمة ولم یفدحوا بزناد العلوم الثاقبة فهم فی ذلك كالانعام السائمة والصخور القاسية؛ (98)

با فروغ حکمت، عقل و خرد خویش را روشن نساخته و با آتش افروز دانش‌های روشنگر، فکر خود را شعله‌ور نموده، آنها در این کار همچون چهارپایان صحرایی و سنگ‌های سخت و نفوذناپذیرند.

امام علیه السلام در این کلام، جهال و نادان‌هایی که از فرامین و توصیه‌های معلمان و مربیان الهی سربلندی نموده و از دانش آنها بی‌بهره‌اند را به دو چیز تشبیه نموده‌اند:

1. انعام سائمة؛

2. صخور قاسیه؛

شبیه انعام سائمة‌اند، زیرا همانند چهارپایان چرنده‌ای هستند که در شهوت بطن و فرج غوطه‌ور و هیچ قانون و رادع و مانعی برای خود قایل نیستند.

خدای تعالی در مورد این افراد می‌فرماید:

والذین کفروا یتمتعون ویاکلون کما تاكل الانعام والنار مثوی لهم؛ (99)

و آنان که کافر شدند و همانند چهارپایان به تمتع و شهوترانی و شکم‌پرستی پرداختند، عاقبت منزل آنها دوزخ خواهد بود.

در جای دیگر، چنین افرادی را از چهارپایان گمراه‌تر می‌خواند:

اولئك كالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون (100)

اما وجه شباهت این کور دلان غافل به صخور قاسیه، یعنی سنگ‌های نفوذناپذیر:

این گروه از مردم از هدایت‌های الهی و تعالیم مربیان دینی اثر نمی‌پذیرند و نورهدایت در قلب آنها وارد نمی‌شود، زیرا گرفتار بیماری مهلك و خطرناك قساوت‌قلب هستند.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة او اشد قسوة وان من الحجرة لما يتفجر منه الانهار وان منها لما يشقق فيخرج منه الماء وان منها لما يهبط من خشية الله وما الله بغافل عما تعملون؛⁽¹⁰¹⁾

[خطاب به بنی اسرائیل می‌فرماید:]

پس با این همه سخت دل گشتید که دل‌هاتان چون سنگ یا سخت‌تر از سنگ شد، چه آن‌که برخی از سنگ‌هاست که نهرهای آب از آن بجوشد و برخی از سنگ‌ها شکافد و هم آب از آن بیرون‌آید و پاره‌ای دیگر از ترس خدا فرود آید. و ای سنگدلان! بترسید، که خدا غافل از کردار شما نیست.

در مذمت قساوت قلب و سنگدلی از معصومان: روایاتی رسیده است:

عن النبي صلى الله عليه وآله: ان ابعد الناس من الله القاسي القلب؛⁽¹⁰²⁾

دورترین مردم از رحمت الهی، شخص سنگدل است.

امیرمؤمنان، علی‌علیه السلام می‌فرماید:

من اعظم الشقاوة القساوة؛⁽¹⁰³⁾

بزرگ‌ترین شقاوت‌ها سنگدلی است.

امام باقرعلیه السلام می‌فرماید:

ما ضرب عبد بعقوبة اعظم من قسوة القلب؛⁽¹⁰⁴⁾

بنده به عقوبتی بزرگ‌تر از سنگدلی مبتلا نشده است.

سسستی در فراگیری علوم دینی

قال عليه السلام: ولا تكونوا كجفأة الجاهلية لا في الدين يتفقون ولا عن الله يعقلون كقيض بيض في اداح يكون كسرهما وزرا و يخرج حضانها شرا؛⁽¹⁰⁵⁾

مانند ستم پیشگان دوران جاهلیت نباشید که نه در پی آگاهی دینی بودند و نه در شناسائی خدا اندیشه می‌کردند، مثل تخم افعی در لانه پرنده‌گان که شکستن آن گناه است، زیرا گمان می‌رود تخم‌پرنده باشد، اما جوجه آن شر و زیانبار است، یعنی ظاهر شما به حکم محیط اسلامی ایمان است، ولی در باطن صفات جاهلیت را دارید.

لا في الدين يتفقهون: یکی از اوصاف ستم‌پیشگان جاهل و نادان، عدم تفقه در دین است، یعنی در پی به دست آوردن آگاهی‌های دینی و دستورها و قوانین شریعت نیستند و با لابلالی‌گری و بی‌بندوباری زمان جاهلیت خو گرفته‌اند.

این عبارت گرچه در لسان ردع و نهی است، لکن در معنا حث و تحریک است به تفقه در دین و شناخت شریعت.

قرآن درباره لزوم تفقه و شناخت دین می‌فرماید:

وما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون؛⁽¹⁰⁶⁾

و لازم نیست همه به سوی جهاد کوچ کنند، بلکه باید از هر فرقه‌ای عده‌ای برای آموختن دستوره‌های شرع و تحصیل آگاهی‌های دینی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و پس از بازگشت به محل خود، مردم را نسبت به مسائل دین آگاه سازند، شاید که تبلیغ دین و بیان احکام در آنها مؤثر افتد و آنها را خدا ترس نماید.

تفقه در دین، یعنی به دست آوردن نظر شرع در تمام پدیده‌های زندگی شخصی و اجتماعی، و فقه به معنای عام و فراگیرش اصول و فروع را شامل می‌گردد. در کتب‌روایی بر لزوم تفقه در دین تاکید فراوان شده است.⁽¹⁰⁷⁾

ولا عن الله يعقلون: یکی دیگر از ویژگی‌های ستم‌پیشگان دوران جاهلیت، این است که شعور خداشناسی ندارند و در آیات و نشانه‌های خداوند تفکر و تدبیر نمی‌کنند.

قرآن کریم، به ویژه در سوره روم، در مواضع متعدد دعوت به تفکر و تدبیر در آیات الهی نموده است و با جملاتی از قبیل:

ان في ذلك لآيات لقوم يسمعون؛⁽¹⁰⁹⁾ ان في ذلك لآيات للعالمين؛⁽¹¹⁰⁾ و ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون؛⁽¹¹¹⁾ بر ضرورت خداشناسی تاکید نموده است.

تعقل در خداوند به معنای تفکر در آیات و نشانه‌های الهی است، نه تفکر در ذات‌خدا تعالی، زیرا از تفکر در ذات‌خدا تعالی در شرع نهی اکید شده است و به جز سرگردانی و گمراهی و پریشانی نتیجه‌ای ندارد.⁽¹¹²⁾

كقيض بيض في اداح يكون كسرهما وزرا ويخرج حضانها شرا.

کسی که فهم و آگاهی دینی و شعور خداشناسی ندارد، همانند تخم افعی است که به علت این که در لانه پرندگان است محترم است، یعنی به ظاهر جزء امت اسلامی به شمار می‌رود و مال و جاننش محترم است، در حالی که در باطن شر و مضر برای دین می‌باشد.

احتمال دیگر آن است که کلام امام علیه السلام مشتمل بر دو نهی جداگانه باشد:

لاتكونوا كجفأة الجاهلية و لاتكونوا كقبض بيض.

خسارات سنگینی از ناحیه مشرکانی که به ظاهر اسلام را پذیرفته، لکن فهم دینی پیدا نکردند و به شعور خداشناسی دست نیافتند، بر پیکر جامعه اسلامی وارد شده است. تاریخ اسلام پر است از تهاجم‌های نظامی و تبلیغی این عناصر بر علیه اولیای الهی که گاه با کشیدن شمشیر و گاهی با جعل حدیث و دروغ پردازی و شایعات و وارونه جلوه دادن دین، در عمل دشمنی خود را آشکار نمودند.

نادان، نامتعادل است

قال عليه السلام: لاترى الجاهل الا مغرطا او مغرطا؛ (113)

همیشه جاهل یا افراطگر یا تفریط کننده است.

اعتدال و میانه‌روی در شؤون مختلف زندگی، از صفات حمیده است که ناشی از آگاهی و تفکر صحیح می‌باشد. تندروی و زیاده‌روی و در طرف مقابل سستی و کندروی از صفات رذیله و ناشی از عدم آگاهی و نداشتن تفکر صحیح است. (114)

ذلت نادانی

قال عليه السلام: اذا اردل الله عبدا حطر عليه العلم؛ (115)

هر گاه خداوند بنده‌ای را به خاطر گناهانش پست‌شمارد، علم و دانش را از او منع می‌کند.

مجلسی رحمه الله در توضیح حطر علیه العلم می‌گوید:

اي لم يوفقه لتحصيله؛ (116) او را موفق به تحصیل دانش نمی‌کند.

مستفاد از آیات کریمه قرآن، این است که خدای تعالی، دل‌هایی را به دلیل کفر، نفاق، تجاوز و ستمکاری مهر می‌زند، به طوری که دیگر از قبول و پذیرش حق محروم می‌گردند. (117)

سعد از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

ان القلوب اربعة : قلب فيه نفاق وايمان وقلب منكوس وقلب مطبوع وقلب ازهر اجرد. فقلت ما الازهر؟ قال: فيه كهيئة السراج فاما المطبوع فقلب المنافق واما الازهر فقلب المؤمن ان اعطاه شكر وان ابتلاه صبر واما المنكوس فقلب المشرك ثم قرأ هذه الآية «افمن يمشى مكبا على وجهه اهدى امن يمشى سويا على صراط مستقيم» فاما القلب الذي فيه ايمان و نفاق فهم قوم كانوا بالطائف فان ادرك احدهم اجله نفاقه هلك وان ادركه على ايمانه نجا؛ (118)

همانا دل‌ها چهارگونه‌اند: دلی که در آن نفاق و ایمان است و دلی که وارونه است و دلی که مهرخورده و چرک و زنگار روی آن را پوشیده است و دلی که تابناک و پاکیزه است. عرض کردم: دل تابناک کدام است؟ فرمود: دلی که چون چراغی در آن است و اما دل مهرخورده، دل منافق است و اما دل وارونه دل مشرک

است. سپس این آیه را خواند: ائمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سوبا علی صراط مستقیم.⁽¹¹⁹⁾ اما آن دلی که در آن ایمان و نفاق، هر دو هست دل مردمی است که در شهر طایف بودند، پس هر کدام در حال نفاق مرگش می‌رسید هلاک بود، و اگر در حال ایمان اجلس می‌رسید رستگار بود.

مجلسی رحمه الله در شرح «قوم کانوا بالطائف» می‌گوید:

وذكرهم على التمثيل والمراد بهم الشاك ومن يتعبد الله على حرف.⁽¹²⁰⁾

پی‌نوشتها:

1. نهج البلاغه، حکمت 5.
2. بحار الانوار، ج 1، ص 169. نظیر این روایت را سید رضی در کلمات قصار، حکمت 365 آورده است: «الفکر مرآة صافية والاعتبار مندر ناصح وكفی ادبا لنفسك تجنبك ماكرهته لغيرك.»
3. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 32.
4. در معنای اصطراب گفته‌اند:
- به یونانی استر ترازو بود که در سکه عدل ساز او بود اگر معنی‌ام باز پرسى زلاب بود هم به گفتار روم آفتاب پس آن کو مراد از سطرلاب جست ترازوی خورشید باشد درست
5. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 18، ص 93.
6. مریم (19) آیه 5 - 6 .
7. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 240.
8. نهج البلاغه، حکمت 94.
9. بقره (2) آیه 180.
10. مؤمنون (23) آیه 55 و 56
11. عادیات (100) آیه 8 .
12. ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 5، ص 288.
13. بحار الانوار، ج 1، ص 173.
14. نهج البلاغه، حکمت 96.

15. آل عمران (3) آیه 68 .

16. بحارالانوار، ج1، ص183.

17. شرح نهج البلاغه، ج18، ص252.

18. شرح نهج البلاغه، ج5، ص289.

19. نهج البلاغه، حکمت 113.

20. بحارالانوار، ج1، ص183.

21. عبدالواحد بن محمد آمدی، غررالحکم.

22. بحارالانوار، ج1، ص185.

23. روم (30) آیه 30.

24. مولوی می گوید:

این صدا در کوه دلها بانگ چیست که پر است از بانگ این گاهی تهی است هر کجا هست آن حکیم اوستاد بانگ او از کوه دل خالی مباد هست که کآوا مئنا می کند هست که آواز صدتا می کند

مرحوم مظفر در توضیح و تبیین این قوه درونی انسان می گوید:

«ان الله تعالى خلق في قلب الانسان حسا وجعله حجة عليه يدرك به محاسن الافعال ومقابحها وذلك الحس هو الضمير بمصطلح علم الاخلاق الحديث وقد يسمى بالقلب او العقل العملي او العقل المستقيم او الحس السليم عند قدماء الاخلاق. فهذا الحس في القلب او الضمير هو صوت الله المدوي في دخيلة نفوسنا يخاطبها به ويحاسبها عليه ونحن نجده كيف يؤنب مرتكب الرذيلة ويقر عين فاعل الفضيلة وهو موجود في قلب كل انسان وجميع الضمائر تتحد في الجواب عند استجوابها عن الافعال، فهي تشترك جميعا في التمييز بين الفضيلة والرذيلة وان اختلفت في قوة هذا التمييز وضعفه كسائر قوى النفس اذتفاوت في الافراد قوة وضعفا؛ خدای تعالی در درون انسان حسی را خلق کرده و آنرا حجت بر انسان قرار داده که به واسطه آن حس درونی، خوبیها و بدیهای کارها را تشخیص می دهد. این حس در اصطلاح علم اخلاق جدید «ضمیر» و نزد قدمای علم اخلاق «قلب» یا «عقل عملی» یا «عقل مستقیم» یا «حس سلیم» نامیده می شود. این حس درونی یا ضمیر، ندای طنین انداز الهی است که نفس انسان به واسطه آن صدا مخاطب و مورد محاسبه واقع می گردد. ما در درون خود می یابیم که این حس چگونه مرتکب کار ناپسند را سرزنش و ملامت می کند و کسی را که کار خوب انجام می دهد، شاد باش گفته تشویق می کند. این حس در قلب هر انسانی هست و همه وجدانها به پرسش از افعال پاسخ هماهنگ و یکنواخت می دهند و همه فضایل را از رذایل تمیز می دهند، گرچه در این تشخیص بعضی قوی تر و بعضی ضعیف ترند، مانند سایر قوای نفس.» (المنطق، ص295).

25. نهج البلاغه، حکمت 147.

26. ر.ك: سيد ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحديث، ج14، ص128.

27. همین روش، یعنی ایجاد آمادگی در مخاطب قبل از بیان معارف عالیه را در برخورد امام صادق علیه السلام با عنوان بصری به خوبی می‌توان مشاهده نمود: عنوان بصری پس از عمری شاگردی مالک، به محض امام صادق علیه السلام تشریف می‌یابد و از حضرت می‌خواهد که نزد ایشان شاگردی کند، لکن حضرت در برخورد اول خواسته او را رد می‌کنند، تا آن‌که پس از طی مراحل و ایجاد آمادگی لازم در او - که مرحوم مجلسی قضیه را مفصلاً بیان نموده - معارف عالیه‌ای را به عنوان اولین درجه تقوا برای او بیان می‌فرمایند.

28. بحارالانوار، ج1، ص225.

29. بحارالانوار، ج1، ص225.

در توضیح این مطلب که علم حقیقی غیر از علوم رسمی و حفظ اصطلاحات است، شیخ بهائی بیانی منظوم دارد:

قد صرفت العمر فی قیل و قال یا ندیمی قم فقد ضاق المجال علم رسمی سربه سر قیل است و قال نه از او
کیفیتی حاصل نه حال علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی

30. ذاریات (51) آیه 56.

31. ابن جمعه حویزی، تفسیر نورالثقلین، ج5، ص132.

32. بحارالانوار، ج1، ص187.

33. همان، ص190.

34. آل‌عمران (3) آیه 79.

35. ر.ك: فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج2، ص465; جارالله زمخشری، الکشاف، ج1، ص378.

36. انعام (6) آیه 153.

37. نهج‌البلاغه، خطبه 108.

38. بحارالانوار، ج1، ص187.

39. النعيق: صوت الراعي بغنمه» (بحارالانوار، ج1، ص190).

40. رعد (13) آیه 6.

41. بقره (2) آیه 185.

42. بحارالانوار، ج1، ص190.

43. شیخ طوسی‌رضی الله عنه این‌گونه روایت نموده:
- «یا کمیل صحبة العالم دین یدان به تکسبه الطاعة في حياته و جميل الاحدوثة بعد وفاته» (امالی، ج 1، ص 19).
44. فاطر (35) آیه 28.
45. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 32.
46. ملامحسن فیض کاشانی، الوافی، ج 1، ص 131.
47. مقایسه بین علما و ثروتمندان نیز مقایسه بین علم و ثروت است.
48. محمد (47) آیه 12.
49. نحل (16) آیه 21.
50. بحارالانوار، ج 1، ص 185.
51. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص 199.
52. نهج البلاغه، خطبه 105.
53. نهج البلاغه، خطبه 189.
54. همان، خطبه 93.
55. همان، خطبه 110.
56. هریک از این چهار مطلب باید در رساله مستقلى تحت عنوان «قرآن در نهج‌البلاغه» مورد بررسی قرارگیرد.
57. اصول کافی، ج 2، ص 607.
58. زمر (39) آیه 23.
59. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج 4، ص 495.
60. نهج البلاغه، خطبه 193.
61. همان، خطبه 110.
62. همان‌جا.

63. همان، نامه 53.
64. بحارالانوار، ج 1، ص 205.
65. بحارالانوار، ج 1، ص 205.
66. بحارالانوار، ج 1، ص 195.
67. اصول کافی، ج 1، ص 39.
68. بحارالانوار، ج 1، ص 205.
69. نهج البلاغه، حکمت 82.
70. بحارالانوار، ج 1، ص 177.
71. همان، ج 68، ص 331.
72. احزاب (33) آیه 53.
73. بحارالانوار، ج 68، ص 331.
74. نهج البلاغه، حکمت 205.
75. ر.ک: ابن میثم بحرانی، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 347.
76. تجرد نفس و کیفیت ادراک و چگونگی گسترش معلومات در محل خود مستدلا مورد بحث قرار گرفته و از حوصله این نوشتار خارج است.
77. نهج البلاغه، حکمت 457.
78. بحارالانوار، ج 1، ص 168.
79. همان، ج 1، ص 182.
80. یوسف (12) آیه 76: باید دانست که ظاهر جمله «ذی علم» این است که مقصود از آن علمی است که عارض بر عالم می‌شود و زاید بر ذات اوست (زیرا کلمه «ذی» دلالت بر مصاحبت و مقارنت دارد)، نه علم خدای تعالی که صفت ذات و عین اوست، زیرا علم خداوند غیر محدود است، همان طور که ذاتش نامحدود است و علم او از حیطة اطلاقات کلامی خارج است. این احتمال هم هست که معنای این جمله چنین باشد: خدای تعالی فوق هر صاحب علمی است و مراد از علیم، خدای تعالی باشد و تکثیر در این جا از باب تعظیم باشد. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان.

81. معارج (70) آیه 19 .
82. عادیات (100) آیه 8 .
83. ملا مهدی نراقی، جامع السعادات، ج 2، ص101.
84. همانجا
85. همانجا
86. نهج البلاغه، خطبه 2.
87. همان، خطبه 50.
88. همان، نامه 65 .
89. همان، خطبه 87 .
90. عبدالحسین امینی، الغدير، ج1، ص 47 و سایر مصادر روایی شیعه و سنی.
91. صحیح مسلم، ج7، ص122; سنن بیهقی، ج2، ص 147 و سایر مصادر روایی شیعه و سنی.
92. آل عمران (3) آیه 144.
93. اعراف (7) آیه 179.
94. فرقان (25) آیه 44.
95. گلستان سعدی.
96. اعراف (7) آیه 99.
97. نهج البلاغه، حکمت 90.
98. همان، خطبه 108.
99. محمد (47) آیه 12.
100. اعراف (7) آیه 179.
101. بقره (2) آیه 74.

102. بحارالانوار، ج71، ص281.
103. حسین نوری، مستدرک الوسائل، ج12، ص96.
104. بحارالانوار، ج78، ص176.
105. نهج البلاغه، خطبه 166.
106. توبه (9) آیه 122.
107. ر.ک: اصول کافی، ج1، ص31 و 32; اخوان حکیمی، الحیاة، ج1، ص54.
108. روم (30) آیه 21.
109. همان، آیه 23.
110. همان، آیه 22.
111. همان، آیه 24.
112. در مورد استحاله احاطه و اکتناه، در مطالب آینده تحت عنوان «شناخت صفات خدای تعالی» بحث می‌شود.
113. نهج البلاغه، حکمت 70.
114. شرح بیشتر در زمینه اعتدال و میانه‌روی در بحث آیین زندگی خواهد آمد.
115. نهج البلاغه، حکمت 288.
116. بحارالانوار، ج1، ص196.
117. اعراف (7) آیه 100، توبه (9) آیه 87، یونس (10) آیه 74، نحل (16) آیه 108، غافر (40) آیه 35.
118. اصول کافی، ج2، ص422، باب فی ظلمة قلب المنافق.
119. ملک (67) آیه 22.
120. مرآة العقول، ج11، ص260.

کتابنامه

1. قرآن

2. نهج البلاغه

3. آمدی، عبدالواحد بن محمد (م 520 ق): غرر الحکم، تحقیق مصطفی درایتی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1366.

4. ابن ابی الحدید (م 656 ق): شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، دار احیاءالکتب، بیروت 1386.

5. ابن اثیر (م 606 ق): النهاية فی غریب الحدیث، دار احیاء التراث العربی.

6. ابن فارس، ابی الحسن احمد (م 395 ق): معجم مقاییس اللغة، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1404.

7. احمد بن حنبل (م 241 ق): مسند احمد، دار صادر، 1389.

8. امینی، عبدالحسین (م 1390 ق): الغدیر، چاپ چهارم، دارالکتب العربی، 1397.

9. انصاری، شیخ مرتضی (م 1281 ق): المکاسب، مکتبة العلامة.

10. ایچی، قاضی عضد (م 756 ق): المواقف، منشورات رضی.

11. بابا طاهر، (م 410 ق): رباعیات، دنیاى کتاب.

12. بحرانی، ابن میثم (م 679 ق): شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، 1404.

13. بهشتی، احمد: تربیت از دیدگاه اسلام، دفتر نشر پیام، قم 1360.

14. بیهقی (م 458 ق): سنن کبری، دارالفکر، بیروت.

15. ترمذی (م 279 ق): سنن، تحقیق عبد الوهاب عبد اللطیف، چاپ دوم، دارالفکر، بیروت 1403.

16. جعفری، محمد تقی: ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران 1358.

17. حافظ، شمس الدین محمد (م 792 ق): دیوان، چاپ سوم، انتشارات صفی، تهران 1365.

18. الحرانی، ابن شعبه (م 400 ق): تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم 1363.

19. حسن زاده آملی، حسن: کلمه علیا در توفیقیت اسماء، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، 1371.

20. حکیمی: الحیاة، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم 1360.

21. حلی، یوسف بن مطهر (م 736 ق): کشف المراد، تصحیح حسن زاده آملی، مؤسسه انتشارات اسلامی، 1407.
22. خویزی، ابن جمعه (م 1112 ق): تفسیر نورالثقلین، تصحیح سید هاشم رسولی، چاپ دوم، المطبعة العلمية، قم 1382.
23. خطیب، عبدالزهراء: مصادر نهج البلاغه، دار الاضواء.
24. خمینی، روح الله (م 1409 ق): چهل حدیث، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1371.
25. خوئی، سید ابوالقاسم (م 1413 ق): معجم رجال الحدیث، چاپ چهارم، مرکز نشر آثار شیعه، قم 1410.
26. خویی، سید هاشم (م 1342 ق): منهاج البراعة، بنیاد فرهنگي امام مهدي، 1406.
27. دستغیب، سید عبد الحسين (م 1402 ق): قلب سليم، دارالکتب الاسلامیه، تهران 1351.
28. - : گناهان کبیره، چاپ ششم، حاج محمد ضرابی، تهران 1353.
29. دشتی، محمد؛ محمدی، کاظم: المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، چاپ دوم، نشر امام علی، 1369.
30. دهخدا، علی اکبر (م 1334 ش./ 1375 ق): لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران، تهران 1337.
31. راغب (م 565 ق): معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشی، المكتبة المرتضوية.
32. زمخشری، جارالله (م 528 ق): الکشاف، نشر ادب الحوزه.
33. سبحانی، جعفر: بحوث فی الملل و النحل، چاپ دوم، مؤسسه امام صادق، قم 1410.
34. - : مفاهیم القرآن، مؤسسه امام صادق.
35. سعدی، مصلح الدین (م 691 ق): گلستان، انتشارات جاوید.
36. سنایی، ابوالمجد (م 525 ق): دیوان، انتشارات ابن سینا.
37. شهید ثانی، زین الدین بن علی (م 965 ق): منیة المرید، دفتر انتشارات اسلامی، 1363.
38. شیخ بهایی، بهاء الدین محمد عاملی (م 1030 ق): کلیات اشعار و آثار شیخ بهایی، نشر چکامه، تهران 1361.

39. شیخ حر عاملی، محمد بن الحسین (م 1104 ق): وسائل الشیعة، تحقیق عبدالرحیم ربانی، چاپ پنجم، دار احیاء التراث العربی، 1403.
40. صافی، لطف الله: الهیات در نهج البلاغه، بنیاد نهج البلاغه، تهران 1361.
41. - : راه اصلاح، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، 1375.
42. - : سفرنامه حج، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی، 1375.
43. - : شرح حدیث عرض دین، انتشارات حضرت معصومه، 1376.
44. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم: الشواهد الربوبیة، تصحیح جلال الدین آشتیانی، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، 1360.
45. صدوق، ابن بابویه (م 381 ق): التوحید، تصحیح سید هاشم حسینی تهرانی، دفتر انتشارات اسلامی.
46. - : خصال، تصحیح علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، 1362.
47. - : من لا یحضره الفقیه، تحقیق سید حسن خراسان، چاپ ششم، دار الاضواء، بیروت 1405.
48. طباطبایی، سید محمد حسین (م 1402 ق): اصول فلسفه و روش رئالیسم، پاورقی شهیدمطهری، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
49. - : المیزان، چاپ دوم آخوندی، 1397.
50. - : نهاية الحکمة، دفتر انتشارات اسلامی، 1362.
51. طبرسی، احمد بن علی (م 588 ق): الاحتجاج، مطبعة النعمان، نجف الاشرف 1386.
52. طبرسی، حسن بن امین الدین: مکارم الاخلاق، مؤسسه دارالطباعه.
53. طبرسی، فضل بن حسن (م 548 ق): مجمع البیان، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبة العلمیة الاسلامیة.
54. طریحی، فخرالدین (م 1085 ق): مجمع البحرین، تصحیح سید احمد حسینی، چاپ دوم، المکتبة المرتضویة، تهران 1362.
55. طوسی، محمد بن حسن (م 460 ق): امالی، مطبعة النعمان، نجف اشرف 1313.
56. - : تهذیب الاحکام، تصحیح سید حسن خراسان، چاپ دوم، دارالاضواء، بیروت 1406.
57. طوسی، نصیر الدین (م 672 ق): فصول، دانشگاه تهران.

58. فيض الاسلام، سيد على نقى: ترجمه و شرح نهج البلاغه، چاپخانه آفتاب، تهران.
59. فيض كاشانى، محسن (م 1091 ق): المحجة البيضاء، تصحيح على اكبر غفارى، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامى.
60. - : الوافى، مكتبة الامام اميرالمؤمنين العامة، اصفهان 1406.
61. فيومى (م 770 ق): مصباح المنير، دار الهجرة 1405.
62. قريشى، سيد على اكبر: قاموس قرآن، چاپ چهارم، دارالكتب الاسلاميه، تهران 1364.
63. قمى، شيخ عباس (م 1357 ق): مفاتيح الجنان، انتشارات پيروز.
64. كريمى، على: به سوى مدينه فاضله، انتشارات راسخون، قم 1376.
65. كلينى، محمد بن يعقوب (م 328 ق): الكافى، تصحيح على اكبر غفارى، دارالاضواء، بيروت 1405.
66. ماير، فردريك : تاريخ فلسفه تربيتى، ترجمه على اصغر فياض، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، تهران 1350.
67. مجلسى، محمد باقر (م 1110 ق): بحارالانوار، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بيروت 1403.
68. - : مرآة العقول، تصحيح سيد هاشم رسولى محلاتى، چاپ دوم، دارالكتب الاسلاميه، 1363.
69. محمد فؤاد عبد الباقي (م 1346 ق): المعجم المفهرس لالفاظ القرآن، دار احياء التراث العربى، بيروت.
70. مسلم (م 261 ق): الصحيح، دارالفكر، بيروت.
71. مظفر، محمد رضا (م 1384 ق): المنطق، دارالتعارف للمطبوعات، 1402.
72. مفيد، محمد بن نعمان (م 413 ق): اوائل المقالات، كنگره هزاره مفيد، قم 1413.
73. مولوى، جلال الدين (م 672 ق): مثنوى، تصحيح محمد رمضانى، چاپخانه خاور.
74. نراقى، احمد (م 1245 ق): معراج السعادة، انتشارات جاويدان.
75. نراقى، محمدمهدى (م 1209 ق): جامع السعادات، چاپ ششم، مؤسسه الاعلمى بيروت 1408.
76. نواب: ترجمه و شرح نهج البلاغه.
77. نورى، حسين (م 1320 ق): مستدرک الوسائل، تحقيق و چاپ مؤسسه آل البيت، 1408.
78. يسوعى، لويس معلوف (م 1324): المنجد، انتشارات اسماعيليان، 1362.

